مبتکر وقبلم تهیه شده

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب شرح اربعین (ترجمه)

مؤلف متن شیخ بهائی محشی

شارح شیخ بهائی مترجم شیخ محمد خاتون

تاریخ تحریر نوع خط نستعلیق تحریری تعداد سطر ۱۴

نام کاتب فتح علی

موضوع اخبار زبان فارسی عدد اوراق ۶۲

طول ۲۱٫۵ عرض ۱۶ شماره عمومی ۳۳۲۰۹

وقفی / خریداری مقام معظم رهبری تاریخ وقف بهمن ۱۸۴ ش

ملاحظات

نسخه موریانه خورده - جدول کشی اوراق به زر و تحریر و مشکی

* عنوان: ترجمه قطب شاهی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحدیث الاول عن الامام الکاظم موسی بن جعفر علیه
السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من حفظ
علی امتی اربعین حدیثا مما یحتاجون الیه فی امر دینهم بعثه الله
عز وجل یوم القیمة فقیها عالما نقل می نموده از امام بحق عالم امام موسی کاظم
علیه وعلی آبائه شرایف التحیة والتسلیم که آن سرور بلفظ در بار درر بیان گوهر نثار فرموده اند که رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم فرموده اند که هر کس حفظ کند از برای امت من چهل حدیث از احادیثی که محتاج باشند
به آن در امور دین خود برانگیزد و حشر می نماید خدای که عزیز است و برتر است او در روز قیامت
فقیه وعالم الحدیث الثانی عن امیر المؤمنین علیه السلام قال
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من عرف الله وعظمه منع
فاه من الکلام وبطنه من الطعام وعنا نفسه بالصیام و

القیام قالوا بآبائنا وامهاتنا یا رسول الله هؤلاء اولیاء الله قال ان اولیاء الله سکتوا فکان سکوتهم فکراً وتکلموا فکان کلامهم ذکراً ونظروا فکان نظرهم عبرة ونطقوا فکان نطقهم حکمة ومشوا فکان مشیهم بین الناس برکة لولا الآجال التی قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم خوفاً من العذاب وشوقاً الی الثواب ه

از جناب امیر المؤمنین و یعسوب الدین سلام الله علیهم منقولست که آنحضرت فرموده اند که حضرت مقدسهٔ نبوی صلوات الله علیه فرموده اند که هر کس شناخت حضرت عزت را چنانچه حق شناختن اوست و مرتبهٔ عظمت و بزرگی او را بیاد آورد باز میدارد دهان خود را از سخن کردن و شکم خود را از خوردن طعام و بتعب میدارد نفس خود را بروزه داشتن در روز و نماز کردن در شب حاضران مجلس گفتند فدا باد بر تو پدران و مادران ما ای رسول خدا اینجماعت اولیاء الله اند حضرت فرمودند بدرستیکه هرگاه اولیاء الله خاموش میباشند خاموشی ایشان فکر خداست و چون بسخن در می آیند کلام ایشان ذکر خداست و چون نظر بر چیزی میگمارند نظر ایشان محض عبرتست که از آن اعتبار میگیرند از ملاحظهٔ مصنوعات الهی و چون بنطق در می آیند نطق ایشان محض حکمت و بیان مصالح مردم در معاش و معاد است تا از آن انتفاع یابند و چون براه در می

آیند رفتار ایشان در میان مردم متضمن حصول خیر و برکت الهی بود ایشان را اجل تقدیر که آن نبود بالفروده ایشان اند گرفتار زندان ابدان می باید بود هرآئینه قرار نمیگرفت روحهای ایشان در بدنها از غایت ترس الهی و شوق ثواب غیر متناهی

الحدیث الثالث

عن الامام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام قال سمعت ابی یحدث عن ابیه علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفؤها بصلوتکم

روایت شده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که شنیدم از پدر بزرگوار خود آن سرور روایت میکرد از پدر عالیمقدار خود علیهما السلام که گفت رسول خدای صلوات الله علیه وآله فرمودند که نیست نمازی که برسد وقت آن مگر آنکه ندا کند ملکی در برابر مردم یعنی هرگاه وقت یکی از نمازهای پنجگانه که عبارت از صبح و پیشین و دیگر و شام و خفتن است داخل شود ملکی از ملائک آسمان در برابر مردم که در دایرهٔ تکلیف در آمده ندا کند که ای مومنان برخیزید بجانب آتشهائی که بواسطهٔ ارتکاب معاصی و مبادرت بامور ناشایست برپشتهای خود برافروخته اید پس فرونشانید آنها را بگذاردن نمازی که بر ذمهٔ شما فرض کرده است

الحديث الرابع عن زرارة بن اعين حكى لنا الامام محمد بن علي الباقر
عليه السلام وضوء رسول الله صلى الله عليه وآله فدعا بقدح من ماء فادخل
يده اليمنى فاخذ كفا من ماء فاسدلها على وجهه من اعلى الوجه
ثم مسح بيده الجانبين جميعا ثم اعاد اليسرى في الاناء فاسدلها على
اليمنى ثم مسح بيده جوانبها ثم اعاد اليمنى في الاناء ثم صبها على
اليسرى فصنع بها كما صنع باليمنى ثم مسح ببقية ما بقي في يديه رأسه
ورجليه ولم يعدها في الاناء ٭ از زراره بن اعين مرویست که گفت حکایت کرد و بیان
نمود برای ما امام بحق دانا امام محمد باقر علیه السلام از برای ما وضوی رسول خدا را بنوعی که قدحی آب طلب نمود
و چون حاضر ساختند داخل ساخت دست راست خود را در آن قدح و کفی آب برگرفت و ریخت آن را بر روی مبارک خود
از جانب بالای روی پس راند دست مبارک را بهر دو جانب رو تا آب بهمه جای او جاری گردد و بعد از ان دست چپ
را داخل قدح ساخت و کفی آب بآن دست برداشته بر دست راست ریخت و راند دست مبارک را بهمه جانب آن
تا آب بهمه جا جاری شد بعد از ان اعاده کرد دست راست را یعنی مرتبه دیگر بدست راست کفی آب برگرفت و بر دست چپ
خود ریخت و با او همان عمل کرد که بدست راست کرده بود یعنی دست مبارک را بر همه جانب آن راند تا آب بهمه جا جاری شود

بعد از ان مسح کرده به بقیه آنچه از رطوبت در دستها آنحضرت باقیمانده بود سر خود را و پاهای خود را
و ننمود دست را در اناء یعنی آب تازه بواسطه مسح بر نداشت ٭ الحديث الخامس عن الامام
جعفر الصادق عليه السلام قال بينا امير المؤمنين ذات يوم جالس
مع ابن الحنفية رضي الله عنه اذ قال له يا محمد ائتني باناء من ماء
اتوضأ للصلوة فاتاه محمد بالماء فاكفاه بيده اليمنى على يده اليسرى
ثم قال بسم الله والحمد لله الذي جعل الماء طهورا ولم يجعله نجسا قال
ثم استنجى فقال اللهم حصن فرجي واعفه واستر عورتي وحرمني
على النار قال ثم تمضمض فقال اللهم لقني حجتي يوم القاك واطلق
لساني بذكرك وشكرك ثم استنشق فقال اللهم لا تحرم علي
ريح الجنة واجعلني ممن يشم ريحها وروحها وطيبها ثم غسل وجهه
فقال اللهم بيض وجهي يوم تسود فيه الوجوه ولا تسود وجهي يوم
تبيض فيه الوجوه قال ثم غسل يده اليمنى فقال اللهم اعطني كتابي
بيميني والخلد في الجنان بيساري وحاسبني حسابا يسيرا ثم غسل يده

لسيرى فقال اللهم لا تعطني كتابي بشمالي ولا تجعلها مغلولة الى
عنقي واعوذ بك من مقطعات النيران ثم مسح راسه فقال اللهم
غشني برحمتك وبركاتك وعفوك ثم مسح رجليه فقال اللهم
ثبت قدمي على الصراط يوم تزل فيه الاقدام واجعل سعيي فيما
يرضيك عني يا ثم رفع راسه عليه السلام فنظر الى محمد فقال يا
محمد من توضا مثل وضوئي وقال مثل قولي خلق الله من كل قطرة
ملكا يسبحه ويقدسه ويكبره فيكتب الله له ذلك الى يوم
القيمة ۵ از امام جعفر صادق عليه السلام منقولست كه آنحضرت فرمودند كه نشسته بود روی
امير المومنين عليه السلام با فرزند خود محمد بن حنفيه رضي الله عنه كه گفت اى محمد بياور براى من ظرفى آب
از وضو سازم از براى نماز پس محمد بن حنفيه امتثال امر پدر بزرگوار خود نموده از براى وضوى آنحضرت
آب آورد پس حضرت امير المومنين عليه السلام برداشتند ازان آب بدست راست خود و بر دست
چپ خود ريختند و در آن حين اين دعا خواندند كه بسم الله والحمد لله الذى جعل الماء طهورا ولم يجعله نجسا
يعني تبرك ميجويم در ابتداى اين فعل بنام پروردگار خود و سپاس و ستايش مر خدا را كه گردانيد آب را

رحمتك

ذا الجلال والاكرام

پاك و پاك كننده تا بان خود را از آلايش خبث و نجاست حدث پاك سازيم و نگردانيد آنرا نجس تا
[illegible] را بان پاك ساخت گفت بعد ازان حضرت استنجا فرمودند يعني در مقام تطهير عورتين در
و در آن حين مرتكب خواندن اين دعا شدند اللهم حصن فرجي واعفه واستر عورتي وحرمني على
النار يعني بار خدايا نگاه دار عورت مرا از ملامست بدن نامحرم و نظر افتادن غير بر آن و بپوشان
عورت مرا و حرام گردان مرا بر آتش دوزخ تا نتواند مرا دريافت بتوفيق اجتناب از
معاصي و اشتغال بطاعت و عبادت تو گفت بعد ازان مضمضه كردند يعني سه مرتبه بدست مبارك
آب در دهان كردند و در آن حين مبادرت بخواندن اين دعا فرمودند اللهم لقني حجتي يوم القاك
واطلق لساني بذكرك وشكرك يعني بار خدايا تفهيم من كن و بزبان من ده حجت مرا روزيكه بموقف
لقائی تو در آيم تا بان توسل جويم بجواب آنچه از من بپرسند و گويائى ده زبان مرا بذكر خود تا هميشه
مشتغل باشم بعد ازان استنشاق كردند يعني سه مرتبه بدست مبارك آب در بيني كردند و در
آن حين تكلم باين دعا نمودند اللهم لا تحرم على رايح الجنة ممن نشم ريحها و روحها وطيبها يعني بار
خدايا حرام مگردان بر من نسيم بهشت را و بگردان مرا از جمله آنكه استنشاق آن
ميكنند از نكهت و بوئى خوش دماغ جان را معطر مينمايند گفت بعد ازان روى مبارك را شستند

در حال غسل اینه دعا بر زبان مبارک گذرانیدند اللهم بیّض وجهی یوم تسود فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه
یعنی بار خدایا سفید رو گردان مرا روزی که بندگان گناه کار تو از خجلت بسیاری گناه خود سیاه روئی میشوند
و سیاه روی مگردان مرا روزی که بندگان نیکو کار تو در جزای حسن کردار سفید رو میباشند بعد از آن دست
راست را شستند و در حال شستن آن مشغول بخواندن این دعا بودند اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی
الجنان بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا یعنی بار خدایا در موقف عرصات که نامه اعمال نیکوکاران بدست راست
ایشان داده میشود و نامه سیئات بدکاران بدست چپ تا باعمال خود اطلاع یابند و جزائیکه بابت آن ر
و عین معدلت دانند نامه اعمال مرا بدست راست من ده و از تقصیرات من که مقتضی نامه بدست چپ داد
باشد در گذر و خلود بهشت عنبر سرشت به آسانی بمن ارزانی دار چون مرا در معرض حساب آوری حساب
آسان و سهولت بگذران بعد از آن دست چپ را شستند و بخواندن اینه دعا ترک جستند اللهم لا تعطنی کتابی
بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران یعنی بار خدایا نامه اعمال مرا در موقف
عرصات بدست چپ من مده و مگردان آن را طوق گردن من و پناه میبرم برحمت و مغفرت تو از جا
خیاط قهر و غضب تو از قطعه قطعه آتش فراهم آورده است و جهت پوشش بندگان گنه کار مقرر شده و
بعد از آن مسح کردند سر مبارک را و این دعا بر زبان مبارک آوردند اللهم غشنی برحمتک و برکاتک و عفوک بار خدا

رحمت خود را شامل من بساز و از برکات رحمت خود مرا بی بهره مگذار بعد از آن پاها را مسح کردند و این
دعا بر زبان معجز بیان جاری ساختند اللهم ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فی
ما یرضیک عنی یعنی بار خدایا بر پای دار مرا بر پل صراط و اقدام مرا از لغزیدن نگاه دار روزی که قدمهای عا
صیان در حین مرور بلغزش در می آید و همگی سعی مرا مصروف دار بر امری که متضمن حصول رضای
تو باشد از ... سر مبارک بالا کردند و بجانب محمد حنفیه نظر افکنده فرمودند که ای محمد هر بنده
از بندگان مومن که وضو سازد مثل این وضو و بگوید مثل آنچه من گفتم در هر دو هر آئینه بیافریند حضرت عزت
تعالی عطیانه در جزای عمل او از برای هر قطره از قطرات آبی که در آن وضو صرف کرده است ملکی که
تقدیس و تسبیح و تکبیر او میکرده باشد تا روز قیامت و ثواب عمل او را تا روز قیامت در نامه اعمال آن
بنده مومن ثبت گردانند ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ

الحديث السادس

عَنْ دَاوُدَ بْنِ النُّعْمَانِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ التَّيَمُّمِ فَقَالَ إِنَّ عَمَّاراً أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ فَتَمَعَّكَ كَمَا
تَتَمَعَّكُ الدَّابَّةُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يَهْزَأُ بِهِ
يَا عَمَّارُ تَمَعَّكْتَ كَمَا تَتَمَعَّكُ الدَّابَّةُ قُلْنَا لَهُ فَكَيْفَ التَّيَمُّمُ فَوَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ
ثُمَّ رَفَعَهُمَا فَمَسَحَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ فَوْقَ الْكَفِّ قَلِيلاً داود بن نعمان مرو

فهمام

ت سؤال كردم از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق عليه السلام از كيفيت تيمم راوي گويد پس حضرت در جواب
فرمودند عمار ياسر را جنابتي دست داده بود او را مانعي از غسل بود باراده آنكه جميع بدن خود را بدل آب
بخاك رساند در ميان خاك غلطيد بنحوي كه چهارپايان در خاك غلطند حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم از روي ظرافت
و مطايبه با او خطاب كردند كه اي عمار در خاك غلطيدي چنانچه چهارپايان و دواب در خاك مي غلطند پس
گفتيم ما با او عليه السلام كه پس تيمم را چون بايد كرد حضرت در مقام بيان آن در آمده هر دو دست مبارك
را بر زمين نهادند بعد از آن بر داشتند و مسح كردند بآن دستها روي خود را از بالاي كف باندكي
و مراد بكف اينجا از بند دست است تا انگشتان و مراد بمسح آن مسح پشت آن بكف دست ديگر
چنانچه از روايات ديگر فهم آن شده است ه

الحديث السابع

عن حماد بن عيسى قال قال لي ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام يوما يا حماد
تحسن ان تصلي قال فقال يا سيدي انا احفظ كتاب حريز في الصلوة
فقال لا عليك يا حماد قم فصل فقال فقمت بين يديه متوجها الى
القبلة فاستفتحت الصلوة فركعت وسجدت فقال يا حماد لا تحسن ما
اقبح بالرجل منكم ياتي عليه ستون سنة او سبعون سنة فلا يقيم صلوة واحدة بحدودها
تامة قال حماد فاصابني في نفسي الذل فقلت جعلت فداك فعلمني الصلوة

فقام

فقام ابو عبد الله عليه السلام مستقبل القبلة منتصبا فارسل يديه جميعا
على فخذيه قد ضم اصابعه وقرب بين قدميه حتى كان بينهما قدر ثلث
اصابع منفرجات واستقبل باصابع رجليه القبلة لم يحرفهما عن القبلة
بخشوع فقال الله اكبر ثم قرأ الحمد بترتيل وقل هو الله احد ثم صبر هنية
بقدر ما يتنفس وهو قائم ثم رفع يديه حيال وجهه وقال الله اكبر وهو قائم
ثم ركع وملأ كفيه من ركبتيه منفرجات ورد ركبتيه الى خلفه
ثم سوى ظهره حتى لو صب عليه قطرة من ماء او دهن لم تزل لاستواء
ظهره ومد عنقه وغمض عينيه ثم سبح ثلثا بترتيل فقال سبحان ربي
العظيم وبحمده ثم استوى قائما فلما استمكن من القيام قال سمع الله
لمن حمده ثم كبر وهو قائم ورفع يديه حيال وجهه ثم سجد وبسط
كفيه مضمومتي الاصابع بين يدي ركبتيه حيال وجهه فقال سبحان ربي
الاعلى وبحمده ثلث مرات ولم يضع شيئا من جسده على شيء منه
وسجد على ثمانية اعظم الكفين والركبتين وانامل ابهامي الرجلين و
الجبهة والانف وقال سبعة منها فرض يسجد عليها وهي التي ذكر الله

عزّ وجلّ في كتابه فقال وانّ المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا وهي
الجبهة والكفّان والركبتان والابهامان ووضع الانف على الارض سنّة
ثمّ رفع راسه من السجود فلمّا استوى جالسا قال الله اكبر ثمّ قعد على فخذه
الايسر وقد وضع قدمه الايمن على بطن قدمه الايسر وقال استغفر الله ربّي
واتوب اليه ثمّ كبّر وهو جالس وسجد السجدة الثانية وقال كما قال
في الاولى ولم يضع شيئا من بدنه على شيء منه في ركوع ولا سجود وكان
مجنّحا ولم يضع ذراعيه على الارض فصلّى ركعتين على هذا ويداه مضمومتا
الاصابع وهو جالس في التشهّد فلمّا فرغ من التشهّد سلّم وقال يا حمّاد هكذا
صلّ || از حماد بن عیسی روایت شده است راوی گوید که گفت بمن روزی امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیه السلام که ای حماد آیا نیکو میگذاری نماز را من گفتم ای سید و مهتر تمامت من حفظ کنم
کتاب حریز را که در علم نماز تصنیف کرده است چون تواند بود که نماز را نیکو نتوانم گذارد امام علیه السلام
فرمودند هیچ مانعی نیست ترا برخیز و نماز کن تا ببینم که چون بآن قیام مینمائی راوی گوید برخواستم در برابر
امام علیه السلام و روی توجه بقبله اسلام آوردم و در افتتاح نماز بتکبیر احرام کردم و رکوع و سجود
بجهت در نماز بجا می آوردم پس امام علیه السلام بمن خطاب کرده فرمودند ای [illegible] نیکو نگذاری

نماز را او از روی تعجب گفتند بسیار قبیح می نماید بمردی از شما که از عمر او شصت سال یا هفتاد سال
گذشته باشند و یک نماز را تمام بحدود و شروطیکه از جانب شارع مقرر شده برپائی نداشته
باشند راوی گوید از خطاب تعرض آمیز امام علیه السلام بمن نهایت حزن و الم نفس
دست داد پس گفتم جان من فدائی تو باد تعلیم کن بمن نماز را تا بعد ازین بر آن وجه بجای
آورده باشم امام علیه السلام بواسطه بیان نماز بمن برپائی خواستند و روی توجه بقبله
کرده راست ایستادند و هر دو دست مبارک را فرو گذاشته بر روی رانها نهادند
و انگشتان را بهم ضم کردند و پاهای مبارک را از هم دور گذاشته چنانچه فاصله میان ایشان
بمقدار سه انگشت از هم گشاده بودند و سر انگشتان پا را محاذی قبله کردند چنانچه بهیچ جانب انحراف
نداشت پس از روی خشوع تمام افتتاح نماز کرده گفتند الله اکبر بعد از آن سوره فاتحه را بترتیل قرائت
کردند و سوره قل هو الله احد را بعد از آن خواندند و بعد از فراغ از قراءت زمانی اندک که گنجایش
نفس زدنی در آن باشد درنگ کردند و همان چنان ایستاده هر دو دست مبارک را برداشته
برابر روی گرفتند و گفتند الله اکبر و بعد از تکبیر برکوع رفتند و پر کردند کف دستها را از سر زانوها
و انگشتان دست را از هم گشاده داشتند و زانوها را بجانب عقب شکستند و پشت مبارک را
چنان مستوی و راست نگاه داشتند که اگر قطره آب یا روغن بمیان آن میریختند

و بهیچ جانب حرکت نمی نمود چرا که هیچ جانب آن از دیگری اولی تر نبود که طبیعت آن

اقتضائی حرکت بآن جانب کند و کمر و پشت را کشیده داشتند و چشمها را بر هم گذاشتند

و سه مرتبه با رعایت ترتیل این تسبیح را بر زبان مبارک جاری ساختند که سبحان ربی العظیم و بحمده

بعد از آن راست ایستادند و چون همه اندام همایون ایشان برقرار ایستاد گفتند سمع الله لمن حمده

و همان در حال ایستادن تکبیر گفتند بعد از آنکه هر دو دست مبارک را برابر زانو ها برداشته بودند

بعد از آن بسجود رفتند و هر دو کف دست را در برابر زانو ها پهن کردند و انگشتان بهم ضم کرده

محاذی روها گذاشتند و سه مرتبه این تسبیح را گفتند که سبحان ربی الاعلی و بحمده و در حال

سجده هیچیک از اعضائی خود را چنان نکردند که بر عضو دیگر نهاده شود و بر هشت عضو سجده کردند یعنی

چنان کردند که بر وجه اعتماد هشت عضو ایشان بر زمین نهاده شد سر و دو کف دست و هر دو آینه زانو

و هر دو انگشتان شست پا و جبهه و انف که عبارت از بینی است و فرمودند سجده بر هفت

ازین جمله فرض است که اگر ترک شود نماز باطل میشود و آن هفت آنست که حضرت عزت در

کلام مجید یاد فرمودند بدین آیه فان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا و آن

دو کف است و دو زانو و دو انگشت شست پا و جبهه و سجده بر انف که تامن ابهام است

سنت است یعنی بفعل آوردن آن متضمن ثواب بسیار است و ترک آن عقابی مترتب

مترتب نیست و بدون آن نماز صحیح است بعد از آن برداشتند سر مبارک را از سجود

و چون راست نشستند گذاشتند پشت پائی راست را بر شکم پائی چپ و گفتند استغفر

الله ربی و اتوب الیه یعنی طلب مغفرت و آمرزش مینمایم از خدائی که پروردگار منست و رجوع میکنم

بهمه حال با او و لبط کلام در معنی توبه و حقیقت آن در حدیث سی و هشتم بیاید انشاء الله تعالی

بعد از آن در حال نشستن تکبیر گفتند و بسجده دویم رفتند و گفتند در آن آنچه در سجده اول گفته

بودند یعنی سه مرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده و هیچیک از اعضائی بدن مبارک را بر عضو

دیگر نگذاشتند که نهاده شود نه در سجود و نه در رکوع و در هر دو حال مجنح بودند یعنی بالی

گشاده کنایه از آنکه ساعدها و بازوها از بدن مبارک جدا گرفتند و چنان نکردند که بر بدن

نهاده شود بعد از آن به تشهد نشستند و در حال تشهد انگشتان دست را بهم ضم کرده بر ران

گذاشتند و چون از تشهد فارغ شدند مبادرت بسلام نمودند و مراد از موضع

خطاب در آورده فرمودند ایجاد بر این وجه نماز بگذاره **الحدیث الثامن** عن الا

مام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه

و آله و سلم یوما لاصحابه ملعون ملعون کل مال لا یزکی ملعون کل جسد لا یزکی و لو

فی کل اربعین یوما مرة فقیل یا رسول الله اما زکوة المال فقد عرفناها

فما تكره الاجساد فقال لهم ان تصاب بآفة فقال فتغيرت وجوه الذين
سمعوا ذلك منه قال فلما رآهم قد تغيرت الوانهم قال لهم هل تدرون
ما عنيت بقولي قالوا لا يا رسول الله قال بل الرجل يخدش الخدشة وينكب النكبة
ويعثر العثرة ويمرض المرضة ويشاك الشوكة وما اشبه هذا حتى ذكر في حديثه
اختلاج العين ﷺ از امام جعفر الصادق عليه السلام منقولست كه آنحضرت فرمودند كه پيغمبر صلى الله
عليه وآله وسلم فرمودند كه خير وبركت دور است از مالي كه زكوة آن داده نشود و از رحمت و غفران الهي دور است هر بنده
كه زكوة او را نه دهند و اگر چه در جميع عمر يكمرتبه باشد بعضي از حضار محلس در مقام استفسار در آمده گفتند اي رسول خدا زكوة
مال را دانسته ايم كه چه معني دارد و مراد از زكوة بدنها چيست حضرت فرمودند زكوة بدن آنست كه آفتي از
آفات باو برسد امام عليه السلام فرمودند كه از شنيدن اين حديث از حضرت رسالت صلى الله عليه وآله چون اثر تغير
در بشره ايشان يافتند دانستند كه مراد آفت و وقوع مصيبت و بليه عظيم است كه بسيار است كه سنوات متعدده ايشان
فارغند چه جاي چهل روز پس در مقام تسلي خاطر ايشان در آمده فرمودند كه من ازين كلام چه معني اراده كرده ام
گفتند يا رسول الله حضرت فرمودند گاه هست كه از ممر خاريدن و امثال آن اندك خراشي در بدن آدمي بهم
ميرسد و گاه او را كدورت خاطر و حزن دست ميدهد و گاه هست كه در وقت راه رفتن پاي او بلغزش در مي آيد
و گاه او را اندك ناتواني و بيماري دست ميدهد و گاه خاري در پاي او يا در بدن او ميرود و مانند آنها ... باشد
تا آنكه بر بدن چشم را نيز در ضمن آنها ذكر كرده اند كنايه از آنكه مراد بآفت امثال اين امور است
و اداي زكوة بدن در ضمن هر يك ازينها متحقق و كم كسي است كه در اثناي چهل روز يكي ازين امور نسبت
باو وقوع نيابد و زكوة بدن او داده نشود

الحديث التاسع

عن امير المؤمنين علي
بن ابي طالب عليه السلام قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خطبنا
ذات يوم فقال ايها الناس قد اقبل اليكم شهر الله بالبركة والرحمة
والمغفرة شهر هو عند الله تعالى افضل الشهور وايامه افضل الايام ولياليه
افضل الليالي وساعاته افضل الساعات هو شهر دعيتم فيه الى
ضيافة الله وجعلتم فيه من اهل كرامة الله انفاسكم فيه تسبيح ونومكم عبادة
وعملكم فيه مقبول ودعاؤكم فيه مستجاب فاسئلوا الله ربكم
بنيات صادقة وقلوب طاهرة ان يوفقكم لصيامه وتلاوة كتابه فان
الشقي من حرم غفران الله في هذا الشهر العظيم واذكروا بجوعكم وعطشكم فيه
جوع يوم القيمة وعطشه وتصدقوا على فقرائكم ومساكينكم ووقروا كبا
ركم وارحموا صغاركم وصلوا ارحامكم واحفظوا السنتكم وغضوا عما لا
يحل النظر اليه ابصاركم وعما لا يحل الاستماع اليه اسماعكم وتحننوا

تي ايتام الناس يحنن على ايتامكم وتوبوا الى الله من ذنوبكم وار
فعوا اليه ايديكم بالدعاء في اوقات صلوتكم فانها افضل الساعات
ينظر الله تعالى فيها بالرحمة الى عباده يجيبهم اذا ناجوه ويلبيهم اذا نادوه
ويستجيب لهم اذا دعوه ايها الناس ان انفسكم مرهونة باعمالكم ففكوها باستغ
فاركم وظهوركم ثقيلة من اوزاركم فخففوا عنها بطول سجودكم واعلموا ان
الله تعالى جل ذكره اقسم بعزته ان لا يعذب المصلين والساجدين ولا
يروعهم بالنار يوم يقوم الناس لرب العالمين ايها الناس من فطر منكم
صائما مومنا في هذا الشهر كان له بذلك عند الله عتق رقبة ومغفرة لما
مضى من ذنوبه فقيل يا رسول الله وليس كلنا نقدر على ذلك فقال
عليه السلم اتقوا النار ولو بشق تمرة اتقوا النار ولو بشربة من ماء ايها ا
لناس من خفف منكم في هذا الشهر عن ما ملكت يمينه خفف الله
عليه حسابه ومن كف فيه شره كف الله عنه غضبه يوم يلقاه ومن
اكرم فيه يتيما اكرمه الله يوم يلقاه ومن وصل فيه رحمه وصله الله برحمته
يوم يلقاه ومن قطع فيه رحمه قطع الله رحمته يوم يلقاه ومن تطوع

بصلوة كتب الله له براءة من النار ومن ادى فيه فرضا كان له ثو
ب من ادى سبعين فريضة فيما سواه من الشهور ومن اكثر فيه الصلوة
علي ثقل الله ميزانه يوم تخف الموازين ومن تلا فيه آية من القرآن
كان له مثل اجر من ختم القرآن في غيره من الشهور ايها الناس ان
ابواب الجنان في هذا الشهر مفتحة فاسئلوا ربكم ان لا يغلقها عليكم
وابواب النيران مغلقة فاسئلوا ربكم ان لا يفتحها عليكم والشيا
طين مغلولة فاسئلوا ربكم ان لا يسلطها عليكم قال امير المؤمنين
عليه السلم فقمت وقلت يا رسول الله ما افضل الاعمال في هذا
الشهر فقال يا ابا الحسن افضل الاعمال في هذا الشهر الورع عن
محارم الله عز وجل ثم بكى فقلت ما يبكيك يا رسول الله فقا
ل ابكى لما يستحل منك في هذا الشهر كاني بك وانت تصلي لربك وقد
انبعث اشقى الاولين والاخرين شقيق عاقر ناقة ثمود فضربك ضر
بة على قرنك فخضب منها لحيتك فقلت يا رسول الله وذلك
في سلامة من ديني فقال صلى الله عليه وآله في سلامة من دينك ثم

قال یا علی من قتلك فقد قتلنی ومن ابغضك فقد ابغضنی لانك منی
کنفسی ومن طینتی وانت وصیی وخلیفتی علی امتی ه از امیر المو
منین ویعسوب الدین وسید الوصیین وقائد الغر المحجلین امام المشارق والمغارب علی بن ابیطالب
علیه السلام منقولست که گفت روزی رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم خطبه بر ما خواندند و در اثنای
خطبه فرمودند که ای معاشر مردم بدرستیکه بشما رو آورده و نزدیک شده است ماه پروردگار است
مقرون ببرکت و رحمت بی نهایت و آمرزش گناهان و مغفرت بی پایان ماهی که نزد پروردگار
بهترین ماهها است و ایام آن بهترین روزها و شبهای او بهترین شبها و ساعتهائی او بهترین
ساعتها ماهیست که پروردگار شما شما را در آن ماه بمهمانی خود خوانده است و گردانیده
است در آن شما را از اهل کرامت خود هر نفسی که درین ماه از شما بر می آید تسبیح اوست و
خوابی که در آن میکنید عبادت او و هر عملی که در آن از شما وقوع می یابد از اعمال خیر در درگاه
احدیت قبول است و هر دعائی که در آن میکنید مستجاب است پس طلب کنید با خلوص نیت و
صدق عقیدت و دلهای پاک از پروردگار خود توفیق قیام بوظایف عبادت طاعت او را
درین ماه از روزه داشتن ایام آن و تلاوت کلام الله و امثال آن چه بدرستی که شقی
و بی سعادت کسی است که درین ماه بزرگوار از رحمت الهی و آمرزش او محروم ماند و یاد

دهید از گرسنگی و تشنگی خود درین ماه گرسنگی و تشنگی روز قیامت را و صدقه دهید از مال خود
بفقیران و مسکینان را و گرامی دارید درین ماه پیران را از خود که بزرگتر بسن و طول عمر باشند و رحم کنید بر
خوردان و ضعیفان خود و صله رحم با خویشان خود بجا آورید و زبان خود را از بیهوده گوئی و تکلم بغیر حق
نگاه دارید و چشم خود را بپوشانید از چیزهائی که نظر بر آن بر شما حلال نیست و گوشهای خود را از آنچه شنیدن
آن بر شما جایز نه و مهربانی و شفقت کنید بر یتیمان مردم تا بعد از شما بر یتیمان شما شفقت و مهربانی
سلوک نمایند و توبه کنید و بخدائی باز گردید از گناهان خود و بر دارید دستهائی خود را بدرگاه الهی بدعا و طلب
رحمت در اوقات نمازهائی خود بواسطه آنکه اوقات نماز برای آن بهترین اوقاتست و حضرت
عزت نظر لطف و مرحمت خود را در آن وقت بر بندگان میگمارد که چون مناجات کنند بدرگاه او
ایشان را جواب دهد و چون ندا کنند او را لبیک گوید و چون دعا کنند دعائی او را مستجاب سازد ای
گروه مردم بدرستیکه نفسهای شما در رهن عملهای شماست پس آنرا باستغفار و طلب آمرزش از
پروردگار خود از رهن بر آرید و پشتهای شما که انبار گناهان شماست بدراز کشیدن سجود در نماز
ثقل آنرا از خود دفع کنید و بدانید بدرستیکه حضرت عزت جل ذکره قسم یاد کرده است بعزت و بزرگی و کبریائی خود که
عذاب نکند روز قیامت نمازگزاران را و جمعی را که سجده از روی اخلاص میکنند و نترساند ایشان را
باتش دوزخ روزی که مردم بموقف پرسش او در می آیند ای گروه مردم از شما افطار فرماید و بگشاید روزه

مومني را درینماه برآینه خواهد بود او را نزد حقتعالی ثواب بنده که در راه خدا تعالی از قید بندگی رها نموده
آزاد نماید و سبب آمرزش او خواهد شد از جمیع گناهان گذشته او پس جمعی که حاضر بودند گفتند ای رسول خدا
مارا همه قدرت بر آن نیست و استطاعت آن نداریم که افطار کسی توانیم کرد فرمود حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم پرهیز کنید و خود را باز دارید از آتش دوزخ اگرچه بنصف خرما باشد پرهیز کنید و خود را باز دارید
از آتش دوزخ اگرچه بدمی آب باشد کنایه از آنکه کسی که روزه مومنی را درین ماه بگشاید اگرچه بنصف خرما
یا بیک دم آب باشد ثواب مذکور را دریابد ای معاشر ناس کسیکه درین ماه از گرفتاران در ربقه
بندگی کار برابر دارد و تکلیفی از تکلیفات خود را از و رفع کند خدا تعالی در روز قیامت او را
بسبکی و آسانی بگذراند و کسیکه شر خود را از کسی باز دارد خدای تعالی غضب خود را از و باز دارد در روز که
در معرض خطاب الهی در آید و کسیکه گرامی دارد درینماه یتیمی را حضرت عزت گرامی و عزیز دارد او را در روز که
در موقف لقای او حاضر شود و کسیکه صله رحم درین ماه بجا آورد با خویشان و اقربائی خود نیکی نماید
حضرت عزت رحمت خود را با و ارزانی دارد در روزیکه او را در معرض لقائی خود در آورد و کسی که درینماه قطع رحم
کند و با خویشان خود بدی نماید قطع کند حضرت عزت رحمت خود را از و در آن روز هر کس درین ماه یکنماز
سنتی بجائی آورد بنویسد حضرت عزت برات آزادی او را از آتش دوزخ یعنی او را از آتش دوزخ
آزاد سازد و هر کس ادا کند واجبی را از واجبات که بر و فرض شده است درین ماه دریابد ثواب

درین ماه

کسی که هفتاد واجب مثل آنرا در غیر این ماه ادا کرده باشد و کسیکه درینماه بسیار صلوات فرستد سنگین
گرداند حضرت عزت ترازوی اعمال او را روزیکه ترازوی اعمال بندگان را سبک میکنند و کسیکه تلاوت
کند آیتی از قرآن درینماه چنان باشد که تمام قرآن را ختم کرده باشد در غیر آن از ماههای دیگر ای معاشر ناس
درهای بهشت درین ماه بر روی شما گشاده است از پروردگار خود سوال کنید که دیگر بر روی شما نه بندد و درهای
دوزخ البته بسته است دعا کنید که دیگر آنرا بر شما تسلط ندهند حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمود
که من برخواستم و گفتم ای رسول خدا درین ماه کدام عمل بهتر است حضرت فرمودند یا ابا الحسن بهترین اعمال
درینماه باز داشتن خود است از آنچه خدا بر این کس حرام کرده است بعد از آن بگریه در افتادند پرسیدم
که چه چیز سبب گریه شما شده است ای رسول خدا حضرت فرمودند میگریم برای امری که نسبت
بتو صدور آنرا جمعی بر خود حلال خواهند ساخت درین ماه و چنین می بینم که در آنوقت ... با تو خواهم
بود و تو بنماز مشغول از برائی عبادت پروردگار خود که بر انگیخته خواهد شد کسیکه بدبخت ترین و شقی
ترین امت اولین و امت آخرین باشد مانند کسیکه ناقه ثمود یعنی قوم صالح پیغمبر را علی
نبینا و علیه الصلوة و السلام پی کرد و باعث وقوع آن بلیه عظیمی بر ثمود گردید پس ضربتی
بر یکجانب سر مبارک تو خواهد زد و محاسن مبارک ترا از خون رنگین خواهد ساخت پس من گفتم
ای رسول خدا آیا در آن حین دین من بسلامت خواهد بود و در ایمان من خللی راه نخواهد

از پروردگار خود که دیگر بر روی
شما نگشاید و شیاطین که شما را
هر موضعی میندازند درینماه دربند هم

بافت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند بلی دین تو بسلامت خواهد بود و
ایمان تو ایمانی نیست که خللی و فتوری بان راه تواند یافت بعد از ان فرمودند یا علی
کسیکه ترا شهید کند بتحقیق که مرا شهید کرده است و کسی که ترا دشمن دارد بتحقیق که مرا
دشمن داشته است چرا که تو از من بمنزله نفس منی و طینت تو طینت منست و تو
وصی منی بر امت من و خلیفه بعد از من که از جانب من امیر امت منی بابت منی و الشان را
برا او امر و نواهی من بداری ٥ الحدیث العاشر عن امیر المؤمنین علی ابن ابی
طالب علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لقیه اعرابی فقال
له یا رسول الله انی خرجت اریدالحج ففاتنی وانا رجل ممیل فمرنی ان اصنع
بمالی ما ابلغ به مثل اجر الحج فالتفت الیه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال له
انظر الی ابی قبیس فلو ان ابا قبیس ذهبة حمراء انفقته فی سبیل الله ما
بلغت ما یبلغ الحاج ثم قال ان الحاج اذا اخذ فی جهازه لم یرفع شیئا ولم یضعه
الا کتب الله له عشر حسنات ومحی عنه عشر سیئات ورفع له عشر درجات
فاذا رکب بعیره لم یرفع خفا ولم یضعه الا کتب الله له مثل ذلک فاذا طاف
فی البیت خرج من ذنوبه فاذا سعی بین الصفا والمروة خرج من ذنوبه

فاذا وقف بعرفات خرج من ذنوبه فاذا وقف بالمشعر الحرام خرج من
ذنوبه فاذا رمی الجمار خرج من ذنوبه فقال فعد رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم کذا وکذا موقفا اذا وقفها الحاج خرج من ذنوبه قال
انی لک ان تبلغ ما یبلغ الحاج ٥ از امیر المومنین یعسوب الدین امام المشارق والمغارب
علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه که گفت بدرستیکه رسول خدای صلوات الله علیه وآله اعرابی ملاقات
نمود و گفت ای رسول خدای احرام حج بسته بقصد زیارت خانه خدای برآمدم و نتوانستم بان سعادت
رسید و توفیق آن دریافتم و من مردی ام مالدار بفرمائی تا از مال خود در راه خدا آنمقدار بذل نمایم که
ثواب آن برابر ثواب حج تواند بود و من از ادراک ثواب آن محروم نمانم پس رسول خدای صلوات الله
وسلامه علیه بجانب او التفات نموده فرمودند ای اعرابی بکوه ابو قبیس نظر کن بدرستیکه اگر کوه ابو قبیس
تمام طلای احمر شود و همه را در راه خدای تعالی صرف نمائی و بارباب استحقاق نفقه کنی نمیتوانی رسید
بثوابی که برابر ثواب حج بیت الله الحرام تواند بود بعد از ان حضرت فرمودند بدرستیکه هرگاه
حاجی شروع در استعداد و تهیه سفر حج نماید بر ندارد چیزی از اسباب سفر مذکور و بگذارد آنرا
مگر آنکه حضرت عزت عمت عطایه بازای هر برداشتن و گذاشتن بنویسد در صحایف حسنات او
ده حسنه و محو کرداند از نامه سیئات او ده سیئه یعنی ده گناه از گناهان او را بیامرزد و

بلند گرداند مرتبه قرب او را نزد خود ده درجه پس هرگاه بر مرکوب حج سوار شود هر از دو مرکوب او پای
ونگذارد پای مگر آنکه حضرت عزت بهر برداشتنی و گذاشتنی نویسند بجهت او مثل آنچه اول نوشته
برود و چون بطواف خانه کعبه مبارک قیام نماید از جمیع گناهان بیرون آید و چون میان صفا و مروه
سعی نماید از جمیع گناهان بیرون آید و چون بعرفات آید و وقوف عرفات از و بعمل آید از
جمیع گناهان بیرون آید و چون بمشعر آید و وقوف مشعر بجای آورد از جمیع گناهان بیرون
آید و چون رمی جمره را بعمل آورد از جمیع گناهان بیرون آید فرمودند که حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله هر یک از مواقف موقف از مواقف حج را شمردند و در هر موقف فرمودند
که حاجی چون در آن وقوف نماید از جمیع گناهان بیرون می آید بعد از آن خطاب با ابی ذر
فرمودند که [illegible] این مقدار مال که بوسیله بذل آن تو با حج بیت الله الحرام
توانی رسید ۵ الحدیث الحادی عشر عَنْ اَمیرِ المُؤمِنینَ عَلِیِّ ابْنِ اَبی طالِبٍ عَلَیْهِ
السَّلامُ اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ سَرِیَّةً فَلَمّا رَجَعُوا
قالَ مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوُا الجِهادَ الاَصْغَرَ وَبَقِیَ عَلَیْهِمُ الجِهادُ الاَکْبَرُ قیلَ
یا رَسُولَ اللهِ وَمَا الجِهادُ الاَکْبَرُ قالَ جِهادُ النَّفْسِ ثُمَّ قالَ عَلَیْهِ السَّلامُ
اَفْضَلُ الجِهادِ مَنْ جاهَدَ نَفْسَهُ الَّتی بَیْنَ جَنْبَیْهِ ۵ از حضرت امیر المؤمنین و یعسوب

الدین امام مشارق و مغارب علی ابن ابیطالب سلام الله الملک الغالب روایت شده است
که بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند جمعی را از لشکر بهدایت اثر که بمراسم جهاد قیام
نمایند چون باز گشتند حضرت فرمودند خوش آمدید جمعی که بمراسم جهاد اصغر قیام نموده اند و جهاد اکبر بر
ذمه همت ایشان باقیست که میباید آن نیز قیام نمود گفتند ای رسول خدا جهاد اکبر کدام است
فرمودند جهاد اکبر جهاد نفس اماره است بعد از آن فرمودند بهترین جهادها آنست که کسی با نفس خود
که در میان دو پهلوی او واقعست جهاد نماید ۵ الحدیث الثانی عشر مسعو عن الامام
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصّادِقِ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَیُبْغِضُ المُؤْمِنَ الضَّعیفَ الَّذی لا دینَ لَهُ فَقیلَ لَهُ
وَمَا المُؤْمِنُ الَّذی لا دینَ لَهُ یا رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ قالَ الَّذی لا یَنْهی
عَنِ المُنْکَرِ قالَ مَسْعَدَةُ وَسُئِلَ اَبُو عَبْدِ اللهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ عَنِ
الاَمْرِ بِالمَعْرُوفِ وَالنَّهْیِ عَنِ المُنْکَرِ اَواجِبٌ هُوَ عَلَی الاُمَّةِ جَمیعًا
فَقالَ لا فَقیلَ لَهُ وَلِمَ قالَ اِنَّما هُوَ عَلَی القَوِیِّ المُطاعِ العالِمِ بِالمَعْرُوفِ مِنَ
المُنْکَرِ لا عَلَی الضَّعَفَةِ الَّذینَ لا یَهْتَدُونَ سَبیلًا وَالدَّلیلُ عَلی ذلِکَ مِنْ
کِتابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ قَوْلُهُ تَعالی وَلْتَکُنْ مِنْکُمْ اُمَّةٌ یَدْعُونَ اِلَی الخَیْرِ وَبا

مرون بالمعروف وينهون عن المنكر فهذا خاص غير عام كما قا

ل عزّ وجلّ ومن قوم موسى امّة يهدون بالحقّ وبه يعدلون ٥

منقولست از امام بحق ناطق امام جعفر الصادق عليه السلام که فرمودند رسول خدای صلی الله علیه وآله و

بدرستیکه حضرت جلّ ذکره دشمن میدارد مومن ضعیف الایمانی را که نبوده باشد مر او را دین کامل کفتند

کدامست مومنی که دین کامل ندارد ای رسول خدای حضرت فرمودند مومنی مباشر نهی منکر نشود و مردم

از مباشرت منهیات وارتکاب محرمات باز ندارد راوی مذکور کوید از امام علیه السلام سوال کردند

از امر معروف ونهی منکر که آیا واجبست بر جمیع امت امام علیه السلام فرمودند نه بر جمیع امت

واجبست بلکه مخصوص به بعضی است کفتند که مخصوص است وسبب اختصاص چیست امام علیه السلام فرمودند

بر کسی واجبست که قدرت بر آن داشته باشد وچون در آن مقام شود مردم اطاعت او کنند و دانند

که معروف کدام است ومنکر کدام نه بر جمعی از ضعفاء امت که بر آن قادر نباشند ونتوانند تمیز معروف

از منکر ومنکر از معروف نموده باشند ودلیل بر آنکه وجوب این به بعضی امت اختصاص دارد کلام

الهی است در قرآن مجید ولتکن منکم امة يدعون الى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر

یعنی باید که بعضی از شما ای محمد صلی الله علیه وآله امّتی باشند که مردم را بخیر خوانند و مامور سازند ایشانرا

بمعروف وفعل خیر وباز دارند از منکر ومبادرت بمنهیات پس وجوب آن خاص باشد

بعضی

بعضی امت ونیست بجمیع امت عموم نداشته باشد ... به اخبار الهی از حال امت موسی

پیغمبر علی نبینا وعلیه السلام مشعر بر آنست قال الله عزّ وجلّ ومن قوم موسى امة يهدون

بالحق وبه يعدلون یعنی از قوم موسی کروهی اند که مردم را هدایت میکنند بسبب حق وراستی که با

ایشان است وبحق وراستی بعدل عدل میکنند میان مردم ٥ الحديث الثالث

عن الامام محمد الباقر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

في حجة الوداع الا انّ الروح الامين نفث في روعي انه لا تموت نفس

حتى تستكمل رزقها فاتقوا الله واجملوا في الطلب ولا يحملنكم استبطاء

شيء من الرزق ان تطلبوه بشيء من معصية الله فان الله تعالى قسّم

الارزاق بين خلقه حلالا ولم يقسّمها حراما فمن اتقى الله وصبر اتاه رزقه

من حلّه ومن هتك حجاب ستر الله عزّ وجلّ واخذه من غير حلّه قصّ

به من رزقه الحلال وهو عليه يوم القيمة ٥ روایت شده است از امام الباطن

والظاهر امام محمد باقر علیه السلام که حضرت فرموده اند که فرموده است رسول خدای صلوات الله

وسلامه علیه وآله در اثنای حجة الوداع که حج آخر آن سرور بود بدرستیکه جبرئیل امین در دل من دمید

بخاطر آورد که نمیرد و بعالم آخرت نقل نکند هیچ نفسی از نفوس انسانی تا روزیکه از برای او مقدر شده است

بتمام و کمال باو عاید نگردد پس بترسید از خدای تعالی و عصیان او مکنید و اجمال کنید در طلب روزی
یعنی که سعی بسیار و کوشش زیاده در تحصیل آن می نمایید و شب و روز در تک و پوی آن می باشید
که آنچه مقدر است بی آن نیز بتمام می رسد و باید که دیر رسیدن روزی مقدر شما را بر آن ندارد
که بواسطه آن مرتکب عصیان خدا شوید و معصیت او را وسیله آن سازید که بدرستیکه رزاق بی منت
نعمت عطیات روزی بندگان خود را از وجه حلال بر ایشان قسمت کرده است و نصیب هر کس را
فراخور مرتبه و حال او تعیین نموده و از وجه حرام قسمت آنرا بر ایشان مقرر نداشته است روا نداشته
که از حرام اخذ آن نمایند پس هر کس از جاده شریعت کاری قدم بیرون ننهد و تاخیر و دیر رسیدن
قسمت او با صبر و شکیبائی پیش آورد هر آینه او در بیت که از وجه حلال قسمت اوست
بدو رسد و هر کس رعایت حرمت و امر و نواهی الهی ننموده پرده ناموس شریعت را
بناخن معصیت بدرد هر آینه بریده میشود وظیفه روزی او از وجه حلال و حرمان میشود که قسمت مقدر
نیز باو نرسد و روز قیامت او را در موقف حساب در آورند و حساب او را از و طلب داشته
بر ارتکاب آن عقاب نمایند ۞ الحدیث الرابع عشر عن عاصم بن بهدلة قال
قال لی شریح القاضی اشتریت دارا بثمانین دینارا و کتبت کتابا
واشهدت عدولا فبلغ ذلک امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

تحصیل ح

فبعث الی مولاه قنبر فاتیته فلما دخلت علیه قال یا شریح اشتریت دارا
و کتبت کتابا به واشهدت عدولا ووزنت مالا فقلت نعم قال یا
شریح اتق الله فانه سیاتیك من لا ینظر فی کتابك ولا یسئل بینتك
حتی یخرجك من دارك شاخصا ویسلمك الی قبرك خالصا فانظر
لا تكون اشتریت هذه الدار من غیر مالكها ووزنت مالا من غیر حله فاذا
انت قد خسرت الدارین جمیعا الدنیا والآخرة ثم قال علیه السلام یا شریح
فلو كنت عند ما اشتریت هذه الدار اتیتنی فكتبت لك كتابا علی هذه
النسخة اذن لم تشترها بدرهمین قال وما كنت تكتب یا امیر المؤمنین
قال كنت اكتب لك هذا الكتاب بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما
اشتری عبد ذلیل من میت ازعج بالرحیل اشتری منه دارا فی دار الغرور
من جانب الفانین الی عسكر الهالكین وتجمع هذه الدار حدود اربعة
فالحد الاول منها ینتهی الی دواعی الآفات والحد الثانی منها ینتهی الی
دواعی العاهات والحد الثالث منها ینتهی الی دواعی المصیبات و
الحد الرابع منها ینتهی الی الهوی المردی والشیطان المغوی وفیه

قلت ح

و الادب

یشرع باب هذه الدار اشتری هذا المفتون بالامل من هذا المزعج بالا
جل جمیع هذه الدار بالخروج من عز القنوع و الدخول فی ذل الطلب فما ادرک
هذا المشتری من درک فعلی مبلی اجسام الملوک و سالب نفوس الجبابرة
مثل کسری و قیصر و تبع و حمیر و من جمع المال الی المال فاکثر و بنی فشید و نجد
و زخرف و ادخر بزعمه للولد اشخاصهم جمیعا الی موقف العرض لفصل
القضا و خسر هنالک المبطلون شهد علی ذلک العقل اذا خرج من اسر
الهوی و نظر بعین الزوال لاهل الدنیا و سمع منادی الزهد ینادی فی عرصا
تها ما ابین الحق لذی عینین ان الرحیل احد الیومین تزودوا من صالح
الاعمال و قربوا الامال بالاجال روایت شده است از عاصم بن بهدله که گفت
شریح قاضی که خانه خریدم بهشتاد دینار و سندی بر آن نوشتم و جمعی را از عدول مومنین بر آن گواه
گرفتم پس ناگاه این خبر بامیر مومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام رسید غلام خود قنبر را طلب من فرستاد
چون بخدمت آنحضرت رسیدم مرا در معرض خطاب آورده فرمود که ای شریح خانه خریده و سندی بر آن نوشته
و جمعی را از عدول بر آن گواه گرفته و بهای آن مالی داده گفتم بلی حضرت فرمودند ای شریح از خدای بترس
و بشنو بزودی کار رسید پیش آرکه زود باشد که بر تو وارد شود شخصی که نگاه بسند تو نکند و از گواهان

تو چیزی نپرسد تا آنکه بیرون برد ترا از خانهٔ تو در حالتیکه چشمهای تو باز باشد و روح از
قالب تو مفارقت کرده باشد و ترا بغیر توبی آنکه چیزی از زخارف دنیا همراه تو باشد پس
بداین بصیرت در نگر مباد این خانه را خریده باشی از کسیکه در واقع ملک او نباشد و داد
باشی به بهای آن مالی که از وجه حلال نیست نیاورده باشی و تو در آن هنگام بتحقیق که متحمل نقصان
دنیا و آخرت خواهی بود بعد از آن فرمودند ای شریح اگر وقتیکه اراده خریدن آن داشتی
بنزد من می آمدی سندی درین باب از برای تو مینوشتم برین نسخه که چون آنرا بخاطر می آوردی
اگر یک درهم بتو میدادند نمیخریدی شریح گوید چه چیز مینوشتی ای مولای مومنان فرمودند می نوشتم
از برای تو این سند را و عبارتی ادا فرمودند که ترجمه اش اینست بسم الله الرحمن الرحیم این
سرائیست که خرید آنرا بندهٔ ذلیل و خوار از زمیتی که کنده شده است از مکان مالوف دنیا و براه
آخرت شتافته خرید آن از و سرائی را که واقعست در شهر غرور و فریب و مسافت آن از
جانب فنا و زوال تا لشکر هلاک و ارتحال احاطه کرده است این سرا چهار حد حد اول آن منتهی
است بدواعی آفات و اموریکه متضمن بلایا و محنتها اند حد دویم آن انتها یابد بدواعی آ
و اسباب شداید و کربات و حد سیم آن نهایت می پذیرد بدواعی مصیبات و اموریکه
مورث کلفت و مصیبت اند و حد چهارم اتصال دارد بهوای نفس که باعث هلاک دین است

سالکان راه یقین مح

و شیطان مغوی که گمراه کننده در ... و در این جه کشوده میشود در بن سوائی که محل دخول و خروج است
خر یده است این گرفتار فتنه امید و امل ازین آواز شده بنا امیدی و اجل جمیع این سرای
را بخروج از عز قناعت و ادب و دخول در ذل خواهش و خواری طلب چون این
مشتری را درین معامله دریکی بهم رسد یعنی کسی برو دعوی نماید که این حق من بوده است که آنرا
غیر حق بتو فروخته است و تو بغیر حق در آن تصرف کرده پس آنرا هم ببر از من و خاک ساز این اجسام
پادشاهانست و زایل سازنده حیات متکبران و جباران خسروان که پادشاه عجم و قیصر سلطان
روم و تبع و حمیر و الیان یمن و جمعی که مال را بر روی مال گذاشته در مقام اکثار و بسیاری
آن در می آیند و بناهای رفیع نمودن و در دیوار آنرا بگچ و امثال آن می اندایند و بر فعت اساس
و کرسی دادن یا کستردن فروش خوب و طلا کاری در و دیوار زر و زینت میدهند و مال
بسیار ذخیره میکذارند بگمان آنکه فائده بفرزندان ایشان خواهد کرد و باو تعلق خواهد گرفت
یعنی موت که ایشان را یعنی بایع و مشتری و صاحب درک را در معرض موقف عرض و پرسش
حاضر سازد تا مهم دعوای ایشان فیصل یابد و هر آئینه در آنوقت خسران و زیان کاری ارباب
بطلان را خواهد که واضح است بر معامله مذکور عقل کاهی که خود را از قید اسیری هوا و هوس
آزاد سازد و به دیده بصیرت نظر کند بر مال حالی ارباب دنیا و فنا و زوال ایشان و بگوش

هوش استماع نماید که منادی زند و ترک دنیا بد میلند در ساحت آن خانه یا در
ساحت دنیا که ظاهر و هویدا است حتی بر کسیکه در چشم بینا داشته باشد یعنی بصیرت
و بینائی او در عواقب امور مرتبه کمال یافته باشد بدرستیکه چنانچه آمدن بدنیا روزی
بود انتقال از آنرا نیز روزی مقرر شده که از وصول آن گریزی نیست جهد کنید که بواسطه
سفر خود توشه راهی داشته باشید از اعمال صالحه و کردار نیک و نزدیک گردانیدن اجل
و امید خود را باجلها خود یعنی آرزوئی خود را کم کنید و طول امل را از خود بیاد آوردن
موت و نوائب آن زایل سازید والله اعلم ۵ الحدیث التاسع عشر عن علی
بن ابی حمزة الطائی قال کان لی صدیق من کتاب بنی امیة فقال
استاذن لی علی ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فاستاذنت
له فاذن له فلما دخل و سلم جلس ثم قال جعلت فداک انی کنت دیوان
هؤلاء القوم فاصبت من دنیاهم مالا کثیرا و اغمضت فی مطالبه
فقال ابو عبد الله علیه السلام لولا ان بنی امیة وجدوا من یکتب
لهم و یجبی لهم الفیء و یقاتل عنهم و یشهد جماعتهم لما سلبونا حقنا و
لو ترکهم الناس و ما ایدیهم ما وجدوا شیئا الا ما وقع فی ایدیهم

فقال الفتى جعلت فداك فهل لي مخرج منه قال ان قلت لك تفعل قال
افعل فاخرج من جميع ما اكتسبت في ديوانهم فمن عرفت منهم رددت
عليه ماله ومن لم تعرف تصدقت به وانا اضمن لك على الله الجنة فاطر
ق الفتى طويلا ثم قال قد فعلت جعلت فداك قال ابن ابي حمزة فرجع الفتى
معنا الى الكوفة فما ترك شيئا على وجه الارض الا خرج منه حتى ثيابه ا
لتي على بدنه قال فقسمنا له قسمة واشترينا له ثيابا وبعثنا اليه بنفقة قال فما
اتى عليه الا اشهر قلائل حتى مرض فكنا نعوده قد دخلت عليه قال
يوما وهو في السوق قال ففتح عينيه ثم قال يا علي وفى لي والله
صاحبك قال ثم مات وتولينا امره فخرجت حتى دخلت على ابي
عبد الله عليه السلم فلما نظر الي قال لي يا علي وفينا والله لصاحبك
قال فقلت صدقت جعلت فداك هكذا والله قال لي بموته عنده
روایت شده است از علی بن ابی حمزه راوی که گفت دوستی داشتم از نویسندگان سلاطین بنی
امیه پس گفت روزی که اراده ملاقات امام جعفر صادق علیه السلام دارم از خدمت آن حضرت
اذن حاصل کن که بمجلس او حاضر شده بسعادت صحبتش فایز گردم من بخدمت امام پس

۱۲۹

علیه السلام رفتیم و بجهت او اذن طلبیدیم و امام علیه السلام اذن دادند پس چون بخدمت
آنحضرت رسیده زمین خدمت بوسیده سلام کرده در مجلس آنحضرت نشست بعد از آن
گفت ای جان من فدای تو باد بدرستیکه من از عمال دیوان این جماعت بودم از دنیای ایشان مال
بسیار بمن عاید شده است که در بدست آوردن اغماض عین بسیاری کرده ام و ملاحظه حلیت
و حرمت آن نکرده ام امام علیه السلام فرمودند اگر نمی بود اینکه بنی امیه بواسطه خود نویسندگان
و ارباب عمل پیدا کنند و کسی نمی یافتند که مرتکب عمل دیوان ایشان شود و بواسطه ایشان
جمع خراج نماید و از جانب ایشان با مردم جدال کند و از جماعت و مجمع ایشان حاضر شود هر آینه در مقام
اخذ حق ما که امامت و خلافت پیغمبر است صلوات الله علیه و آله نمی شدند و اگر مردم ایشان را با آنچه
در دست ایشان بود وامیگذاشتند و در مقام اعانت و امداد ایشان در نمی آمدند مالک
چیزی نمی شدند سوای آنچه در دست ایشان بود و قدرت بر سلب حق ما از ما بهم نمی رسانیدند
پس جوانی که اظهار حال کرده بود این جواب شنیده گفت جان من فدای تو باد ای فرزند رسول
خدا آیا مرا خلاص و بیرون شدی ازین عمل که ارتکاب کرده ام هست و میتواند بود که
گناه من آمرزیده شود امام علیه السلام فرمودند که اگر بتو بگویم که بواسطه استخلاص ازین
ورطه تراچه باید کرد و بعمل خواهی آورد گفت بلی ای فرزند رسول خدا که بعمل خواهم آورد حضرت

[illegible]

فرمودند از جمیع آنچه از دیوان ایشان کسب کرده و در ایام عمل ایشان بدست آورده جدا شو
بعد از ان بخاطر آور آنچه از انها تعلق بجمعی داشته باشد که ایشان را شناسی و بی بایشان
نوا ایشان را امید اکن و مال ایشان را تسلیم ایشان نما و آنچه صاحب آنرا نشناسی و ندانی که از کی
بهم رسانیده و که بتو داده است از جانب صاحبش بفقرای مسلمانان تصدق کن بعد از ان اگر چنین کرده باشی
من ضامنم که حضرت عزت جل ذکره گناه ترا در معرض عفو و مغفرت خود در آورده بهشت را بتو ارزانی دارد
پس آن جوان زمانی طویل سر در پیش افکنده تأمل نمود و بعد از ان سر برداشت و گفت بکنم آنچه فرمودی
و عزم آنرا تصمیم دارم جان من فدای تو باد ای فرزند رسول خدا راوی گوید آن جوان نویسنده بود مکالمه
مذکوره در خدمت امام علیه السلام چون ما عازم مراجعت بکوفه بودیم با ما رفیق شده بکوفه آمد و جمیع
آنچه در روی زمین داشت حتی لباسی که پوشیده بود از خود جدا کرد بنحوی که از امام علیه السلام بآن
مامور شده بود بعضی را بصاحبانش رسانید و بعضی را که معرفت بصاحب آن نداشت بر فقرا و ارباب استحقاق
تقسیم نمود چنانچه از برای او چیزی نماند که صرف کسوت و نفقهٔ او شود راوی گوید پس ما چیزی که بر حال او
مطلع بودیم جزوی بجهت او میان خود توجیه نمودیم و بعضی را از ان بواسطه پوشش او رختی
چند خریدیم و بعضی دیگر را بواسطه آنکه صرف نفقهٔ او شود نزد او فرستادیم بعد از ان ماهی چند اندک
بر او بگذشت که بیمار شد و ما عیادت او می نمودیم روزی بعیادت او رفتیم و دیدیم که بیماری او

اشتداد تمام یافته است و در حال نزع است چون دید آنست که ما آمدیم چشم باز کرد و چشمش
بر من افتاد و گفت ای علی بخدا قسم که آنچه صاحب تو امام علیه السلام بمن وعده کرده بود وفای
آن کرد بهشتی که بجهت من ضامن شده بود بمن ارزانی داشتند و ذمت او از ضمان که
بری شد بعد از ان جان شیرین بقابض ارواح تسلیم نمود و ما در تمام تجهیز و تکفین او سعی نمودیم و چون
از منزل او بیرون آمدیم بخدمت امام علیه السلام شتافتیم چون چشم امام بر من افتاد سبقت
بکلام کرده گفت ای علی بخدا قسم که بمصاحب تو که با خود آورده بودی و وعده کرده بودیم وفا
بآن وعده کردیم و از عهدهٔ ضمان خود برآمدیم راوی گوید جان من فدای تو باد بخدا قسم که او نیز از این
دنیا رفت تا شکر این نعمت بجای نیاورد و بما گفت آنچه تو فرمودی ۵ الحدیث السادس

عَنْ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ
شَکَوْتُ اِلَی رَسُوْلِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دَیْنًا کَانَ عَلَیَّ
فَقَالَ یَا عَلِیُّ قُلِ اللّٰهُمَّ اَغْنِنِیْ بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ وَبِفَضْلِكَ
عَمَّنْ سِوَاكَ فَلَوْ کَانَ عَلَیْكَ مِثْلُ صَبِیْرٍ دَیْنًا قَضَاهُ اللهُ عَنْكَ
وَصَبِیْرٌ جَبَلٌ بِالْیَمَنِ لَیْسَ بِالْیَمَنِ جَبَلٌ اَعْظَمُ مِنْهُ ۵ از امیر مومنین و یعسوب
الدین امام المشارق و المغارب علی ابن ابیطالب علیه السلام روایت شده است که آنحضرت فرمود

یعنی حکایت کردم نسوت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از رنگ زردی که بر دست من بود
و قدرت بر ادای آن نداشتم حضرت فرمودند یا علی بخوان این دعا را که اللهم اغننی بحلالک
عن حرامک وعن سواک که اگر قرض تو مثل صبیر باشد ببرکت این دعا حضرت عزت عظمته
ترا توفیق ادای آن میدهد و ذمت ترا از شغل آن فارغ میسازد و صبیر کوهیست در ولا
یمن که در یمن کوهی از آن بزرگتر واقع نیست وخلاصه معنی دعا آنکه بار خدایا بی نیاز ساز مرا بآنچه
حلال کرده آنرا بر بندگان خود از آنچه حرام ساخته تصرف در آنرا و بی نیاز ساز بفضل خود
از کسیکه غیر تو باشد الحدیث التاسع عشر عن علی بن الجهم قال قال المأمون
لابی الحسن الرضا علیه السلام ما معنی قول الله تعالى ولما جاء موسی
لمیقاتنا وکلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک الآیه کیف یجوز ان
یکون کلیم الله موسی بن عمران لا یعلم ان الله تعالى لا یجوز علیه الرؤیة
حتی یسأله هذا السؤال فقال الرضا علیه السلام ان موسی علیه السلام علم ان
الله تعالى جل ان یری بالابصار ولکنه لما کلمه وقربه نجیا رجع الی قومه فا
خبرهم ان الله کلمه وقربه وناجاه فقالوا لن نؤمن لک حتی نسمع کلامه
کما سمعت وکان القوم سبعمائة الف رجل فاختار منهم سبعین الفا

ثم اختار منهم سبعین رجلا لمیقات ربه فخرج بهم الی طور سیناء
فاقامهم فی سفح الجبل وصعد موسی الی الطور وسأل الله تعالى ان یکلمه
ویسمعهم کلامه فکلمه الله تعالى وسمعوا کلامه من فوق واسفل ویمین
وشمال ووراء وامام لان الله تعالى احدثه فی الشجرة ثم جعله منبعثا منها حتی سمعوه
من جمیع الوجوه فقالوا لن نؤمن لک بان هذا کلام الله حتی نری الله جهرة فلما
قالوا هذا القول العظیم بعث الله علیهم صاعقة فاخذتهم بظلمهم فماتوا
فقال موسی یا رب ما اقول لبنی اسرائیل اذا رجعت الیهم وقالوا انک
ذهبت بهم فقتلتهم لانک لم تکن صادقا فیما ادعیت من مناجات الله
تعالى ایاک فاحیاهم الله وبعثهم معه فقالوا انک لو سألت الله تعالى
ان یریک تنظر الیه لاجابک وکنت تخبرنا کیف هو ونعرفه حق معرفته
فقال موسی یا قوم ان الله تعالى لا یری بالابصار ولا کیفیة له وانما یعرف
بآیاته ویعلم باعلامه فقالوا لن نؤمن لک حتی تسأله فقال موسی یا رب انک
قد سمعت مقالة بنی اسرائیل وانت اعلم بصلاحهم فاوحی الله تعالى
الیه یا موسی سلنی ما سألوک فلن اواخذک بجهلهم فعند ذلک

سبعة آلاف ثم منهم سبعمائة ثم اختار منهم

قال موسى رب ارني انظر اليك قال لن تراني ولكن انظر الى الجبل فا
ن استقر مكانه فسوف تراني فلما تجلى ربه للجبل جعله دكا وخر موسى صعقا
فلما افاق قال سبحانك تبت اليك يقول رجعت الى معرفتي بانك عن
جهل قومي وانا اول المؤمنين منهم بانك لا ترى فقال المامون لله درك
فاخبرني عن قول الله تعالى ولقد همت به وهم بها لولا ان راى برهان ربه
فقال الرضا عليه السلام لقد همت ولولا ان راى برهان ربه لهم بها كما
همت لكنه كان معصوما والمعصوم لا يهم بذنب ولا ياتيه فقال المامون
لله درك يا ابا الحسن فاخبرني عن قول الله تعالى وذا النون اذ ذهب
مغاضبا فظن ان لن نقدر عليه فقال الرضا عليه السلام ذاك يونس بن
متى ذهب مغاضبا ان لن نقدر عليه ان لن نضيق عليه رزقه ومنه قوله
تعالى واما اذا ما ابتلاه ربه فقدر عليه رزقه اي ضيق وقتر فنادى في الظلمات
ظلمة الليل وظلمة البحر وبطن الحوت ان لا اله الا انت سبحانك اني كنت
من الظالمين بتركي مثل هذه العبادة التي فرغت لها في بطن الحوت
فاستجاب الله له وقال سبحانه فلولا انه كان من المسبحين للبث في

به

عليه

لقومه فظن بمعنى استيقن

بطنه الى يوم يبعثون فقال المامون لله درك يا ابا الحسن فاخبرني عن
قول الله تعالى ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر قال الرضا
عليه السلام لم يكن احد عند مشركي مكة اعظم ذنبا من رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم لانهم كانوا يعبدون من دون الله ثلثمائة وستين
صنما فلما جاءهم عليه السلام بالدعوة الى كلمة الاخلاص كبر ذلك عليهم
وعظم وقالوا اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشيء عجاب وانطلق الملا
منهم ان امشوا واصبروا على الهتكم ان هذا لشيء يراد ما سمعنا بهذا في
الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق فلما فتح الله تعالى على نبيه صلى الله عليه وآله
مكة قال يا محمد انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تا
خر عند مشركي اهل مكة بدعائك الى توحيد الله فيما تقدم وما تاخر
فقال المامون لقد شفيت صدري يا ابن رسول الله واوضحت لي ما كان
ملتبسا فجزاك الله عن انبيائه وعن الاسلام خيرا ه روايت شده است
از علي بن الجهم در ضمن حديث بزرگي بقدر حاجت از ان اخذ شده راوي گويد مامون عباسي از امام رضا عليه
السلام در مقام استفاده بعضي مسائل واستكشاف بعضي مشكلات خود در آمده گفت چه معني دارد

کلام خدا تعالی در قرآن مجید که فلما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه قال ارنی انظر الیک که ظاهرش آن دلالت دارد
که موسی علیه السلام چون بوعده گاه پروردگار خود آمد و پروردگار با او سخن کرد گفت ای پروردگار من
خود را بمن نما که بدیده ظاهر در تو نگرم چون روا باشد که موسی بن عمران که بمرتبه کلیم اللهی فایز باشد
نداند که عظمت و کبریائی الهی زیاده بر آنست که دیده ظاهر را گنجایش مشاهده جمال او بوده باشد و تجرد ذات و
تقدس او از مقارنت ماده و مقابله و جهت و مکان که از شرط رویت بچشم سر است ظاهر تر از آنست که
توهم رویت او توان کرد تا آنکه در مقام طلب آن در آید و از پروردگار خود آنرا درخواهد امام رضا علیه السلام
فرمودند که بدرستیکه موسی علیه السلام میدانست و عالم بود با آنکه پایه عظمت و جلال او رفیع تر است از آنکه
دست ادراک بصر بپایه او تواند رسید و بچشم سر او را توان دید ولیکن چون از جانب عزت
بمرتبه کلیمی فایز شد و سعادت مکالمه و مناجات او دریافت و بجانب قوم خود برگشت و در مقام اظهار
نعمت پروردگار خود با ایشان در آمده خبر داد ایشانرا از مرتبه قرب الهی که باو کرامت شده بود
و سعادت مکالمه و مناجات حق که روزی او گشته پس قوم در مقام انکار آن در آمده گفتند ایمان نمی
آوریم بتو ای موسی و تصدیق تو در سخن تو نمیکنیم تا خود کلام حق را نشنویم چنانچه تو شنیدی آن میکنی و ایشان
هفتصد هزار مرد بودند موسی از میان ایشان هفتاد هزار کس اختیار کرد و از آنجمله هفت هزار کس
برگزید و از میان ایشان هفتصد کس گزین کرد و هفتاد کس ایشانرا که بقدر امتیازی از باقی داشتند

شعب

رفیق خود ساخت که با او بوعده گاه مکالمه پروردگار حاضر شوند و بشنوند آنچه او شنیده بود و گواهی دهند قول
او نزد باقی قوم چون برگردند پس با ایشان از میان قوم بر آمده بجانب طور سینا که وعده گاه مکالمه شده بود
او بود با پروردگار روان شد و چون بآنجا رسید آن جماعت را در دامن کوه گذاشته خود بکوه بر آمده درخواست
کرد از حضرت عزت جل ذکره که مرتبه دیگر با او سخن در آید و بشنوانند آن قوم او که همراه او بودند تا بصیقل شنایت
زنگ شک و اعتقاد بد از آئینه خاطر ایشان زدوده شود و بعین الیقین مشاهده قرب او نموده باقی قوم را
از آن خبر دهند پس حضرت عزت تعالی شانه دعای او را در معرض اجابت در آورده مرتبه دیگر آثار مکالمه خود را ظاهر
ساخت و ایشان همه کلام حق را شنیدند چنانچه صدای آن از جانب فوق و تحت و یمین و یسار
و پیش و عقب بگوش ایشان میرسید بواسطه آنکه حضرت عزت تعالی شانه کلام مذکور را در درختی که در آن مقام بود
خلق کرده بود و چون صدای آن از آن درخت ظاهر شد بنسیم قدرت بهوا ملاصق آن از همه جانب منتشر
میساخت و از همه طرف بگوش ایشان میخورد پس با وجود مشاهده آن حال بر انکار خود راسخ و در زمین گفتند
لن نؤمن حتی نری الله جهرة الایه هرگز ایمان نمی آوریم بتو ای موسی و تصدیق تو نمیکنیم با آنکه این کلام
الهی است تا آنکه ما او را بروجه آشکارانه ببینیم و دیده ظاهر ما از مشاهده جمال او روشنی نگیرد پس چون جرات
تکلم باین سخن بزرگ از ایشان بظهور رسید دریای غضب الهی بجوش در آمده صاعقه قهر او بر ایشان
وزید و نسبت ظلم و ستمکاری داد که گفتن این سخن بر خود روا داشته خرمن وجود همه را باد فنا

دردا موسی علیه السلام چون مشاهده این حال بوده بمناجات درآمد گفت بارخدایا چگونه به بنی
اسرائیل بجانب ایشان برگردم و ایشان مرا در معرض خطاب و عتاب درآورده گویند تو آن جماعت را با خود
بردی و چون نتوانستی صدق سخن خود را بر ایشان ظاهر ساخت همه در معرض تلف درآوردی بواسطه آنکه
در سخن خود که میگفتی با خدای تعالی سخن کردهام و سعادت مناجات دارم گوئی او را دریافته صادق نبودی و از آن
ترسیدی که چون زنده بر در ما آیند تکذیب سخن تو کنند و ترا بر کذب قول خود اعتراف باید نمود و بواسطه
دفع این تهمت از خود بجهت تو سل جوییم کنایه از آنکه از عقاب عاجل ایشان درگذر و مرتبه دیگر خلعت
حیات در ایشان بپوشان تا من ببلای تهمت گرفتار نگردم پس حضرت عزت دعای
موسی را مستجاب کرده ایشان را زنده ساخت و باتفاق موسی نزد قوم فرستاد پس باز خطاب
بموسی کرده گفتند بدرستیکه اگر خدای تعالی درخواست مینمودی که خود را بتو نماید تا بدیدهٔ ظاهر مشاهدهٔ جمال
او کنی هرآئینه دعای تو مرتبه اجابت می یافت و بسعادت لقائی او فایز میشدی و خبر میدادی ما را از
کیفیت ذات او و نمیگفتی که او بری از کیفیت و اقست و حالانکه حق شناسائی اوست ما را معرفت
بحال او حاصل میشد موسی گفت ای قوم خدای تعالی را بدیدهٔ ظاهر نمیتوان دید و ذات او را کیفیت و چگونگی
نیست که علم کسی بآن پی تواند برد و او را بافعال او نشانه بآیات و علامات میتوان شناخت و
بدلیل و برهان پی [illegible] ت او میتوان برد نه بمشاهده و عیان ایشان تا آن سخن تسلی شده

هستند ایمان بتو نمی آوریم و تصدیق حرف تو نمیکنیم تا آنکه رویت او را درخواهی موسی علیه السلام چون
از قبول نصیحت ایشان مایوس شد روی بدرگاه الهی کرده گفت پروردگارا شنیدی که جماعت
بنی اسرائیل چه میگویند و مرا آنچه کار میدارند تو بصلاح حال ایشان داناتری از من و بهتر میدانی که خیر
ایشان در چیست وحی الهی نازل شد که ای موسی سوال کن از من آنچه ایشان از تو سوال می
کنند و بخواه آنچه از تو میخواهند که ترا بر آن مواخذه نیست و ما بر سر این عقاید بهر تعلیم و گناه دیگری
کسی را در معرض عقاب در نمی آوریم و علم کسی بجهل کسی ضایع نمیگردانیم پس بعد از صدور امر الهی
موسی علیه السلام لب باین کلام گشود که رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنِ
انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا
فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ یعنی ای پروردگار من بنمای
بمن خود را که نظارهٔ جمال تو نمائیم و مرا برویت خود متمکن ساز کلام الهی در جواب او رسید بتو جهه مخلوق شد
که هرگز نتوانی دید مرا ای موسی و دیدهٔ ظاهر ترا قابلیت مشاهدهٔ جمال خود ندادهایم و لیکن نگاه
کن بسوی این کوه که بلندترین کوههای این ملک است و قوت و توانائی او از تو و امثال تو بیشتر
پس اگر این کوه در جائی خود قرار گیرد و تواند تحمل تجلی ما نمود زود باشد که تو نیز مرا ببینی و در آن
وقت طاقت مشاهدهٔ جمال من بخود گمان بر و اگر ببینی که کوه را [illegible] نی تحمل [illegible] تو [illegible]

از تجلی ماهیت بمجرد وصول ذرّه از لقای تو همه ما بر آن ریزه شده از هم بپاشید تو نیز از تمنای
آن در گذر و دل بر ظلمات هجران منه پس چون تجلی کرد پروردگار موسی بر آن کوه و چنانچه
گفته اند بمقدار سوفار سوزنی و یا برابر درهمی از نور خود بر آن افکند بعد از آنکه حجاب ظلمت و کدورت
در آن آفرین بود او را ریز ریز گردانید و با آن ساخته از هم فرو ریخت چون این حال را مشاهده
نمود از هول و دهشتی که او را دست داد برو در افتاد و از هوش برفت و چون بهوش آمد
در مقام تسبیح و تنزیه پروردگار خود در آمده گفت بار کیا دی کنیم ترا از هر چه لایق حضرت تو نیست
و رجوع کردم و باز گشتم از جهل قوم خود به تنزیه ذات تو از امکان رؤیت و اموری که متضمن
نقص است بسوی معرفت و شناخت خود با آنکه تقدس ذات تو از آن برتر است که گنجایش
آن بوده باشد و من اول گروندگانم با آنکه ترا نمیتوان دید و دیدن ظاهر محرم مشاهده جمال تو نیست
پس مأمون تشفی خاطر از جواب امام علیه السلام حاصل کرده لب بدعای آنحضرت گشاد و گفت
لله درک خیر دهاد ترا خدای تعالی خبر ده مرا از معنی قول الهی در باب یوسف علی نبینا و علیه السلام
وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ و رفع کن از خاطر من اشکال این را که چون
تواند بود که یوسف صدیق با وجود مرتبه نبوت و عظمت قصد مخالطت زلیخا کند و عزم
مباشرت با او از علیه السلام وقوع یابد و حال مطمح آنکه فعل نکرد او جایز نبود امام علیه السلام

در مقام تفسیر آیه کریمه بر وجهی که رفع اشکال او در ضمن آن بشود در آمده فرمودند معنی آیت آنست
که زلیخا قصد کرد مخالطت و صحبت یوسف را و اگر نمی بود اینکه یوسف مشاهده برهان پروردگار خود
که عبارت از نور عظمت و لمعه عصمت و نبوت است کرده بود و دامان عفت او از آلایش معاصی
پاک گشته قصد میکرد مخالطت او را چنانچه او قصد کرده بود و لیکن یوسف علی نبینا و علیه السلام بمرتبه
عصمت فایز بود و از معصوم قصد بمعصیت واقع نمیشود و اتیان بگناه بعمل نمی آید مأمون گفت لله
درک یا ابا الحسن خبر ده مرا از معنی قول خدای تعالی که وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ
لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ معنی رفع کن از خاطر من اشکالی را که از ملاحظه ظاهر معنی آن دست داده آنچه ظاهر معنیش
خبر میدهد آنکه ذو النون پیغمبر وقتیکه غضب برو مستولی شد و از میان قوم بیرون رفت ظن کرد و گمان
برد که ما قدرت برو نخواهیم یافت چون تواند بود که از پیغمبر خدای این گمان ظنی وقوع یابد و حال آنکه بمذهب حق
پیغمبران می باید و بمرتبه عصمت فایز باشند امام رضا علیه السلام فرمودند ذو النون یونس بن متی
است که از قوم خود غضبناک شده از میان ایشان بیرون رفت و ظن در این آیه استیقن
استعمال یافته است و أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ بمعنی ان لن نضیق علیه رزقه چنانچه در آیه کریمه وَأَمَّا إِذَا مَا
ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ قدر علیه بمعنی ضیق و قتر استعمال یافته است و معنی آیه و الله اعلم آنست
که صاحب ماهی یعنی یونس پیغمبر علیه السلام وقتیکه از قوم خود در غضب شد که چرا ایمان نیاوردند

و قبل از آنکه وحی الهی باو نازل شود از میان قوم خود بیرون رفت پس یقین شد دانست که ما روزی
او را برو تنگ نخواهیم کرد و هر جا که باشد باو خواهیم رسانید تا آنکه بدریا آمد و در زندان شکم ماهی گرفتار شد
فَنَادَیٰ فِی الظُّلُمَاتِ پس ندا کرد یونس علیه السلام در میان تاریکیها تاریکی شب و تاریکی دریا
و تاریکی شکم ماهی اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ یعنی بانکه نیست معبودی
بحق مگر تو پاکی یاد میکنم ترا از جمیع آنچه سزاوار مرتبه تو نیست و ترا از جمیع معایب و مناقص بری میدانم
هر آینه بودم من پیش از این از جمله ظالمان و ستمکاران بر خود بسبب آنکه تارک بودم مثل
این عبادتی که الحال در شکم ماهی بان قیام دارم پس حضرت عزت تعالی وحده العزیز دعاء او را مستجاب
گردانید و تسبیح او را شرف قبول داده گفت فَلَوْلَا اَنَّهُ کَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِینَ لَلَبِثَ فِی
بَطْنِهِ اِلَیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ یعنی اگر نه آنست که یونس از جمله مسبحان و تسبیح کنندگان بود و گفت لا اله
الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین هر آینه درنگ میکرد در شکم ماهی و در آنمقام میداشت
تا روزی که آدمیان بر انگیخته شوند و قیامت قایم شود و لیکن ببرکت ذکر و تسبیح پروردگار او را از حبس
خلاص ساختیم پس مامون دیگر مرتبه بوظایف دعاگوئی حضرت قیام نمود گفت شد درک یا ابا
الحسن خبر ده مرا از قول خدا تعالی که بعد از فتح مکه بر حضرت مقدسه رسول صلوات الله علیه و آله
نازل شد که لِیَغْفِرَ لَکَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ یعنی ذنب بر رسول خدا ثابت

صلوات الله

صحیح

صلوات الله علیه و آله چون تواند بود حال آنکه عصمت جمیع انبیا طفیل عصمت اوست امام
رضا علیه السلام فرمودند که مراد گناه باعتقاد باطل مشرکین اهل مکه است نه گناه واقعی
زیرا که نزد ایشان گناهی هیچکس بزرگتر از گناه رسول خدا صلوات الله علیه و آله نبود بواسطه آنکه ایشان
همه بعبادت اصنام و پرستش بت قیام داشتند و سیصد و شصت بت را غیر از خدا تعالی
محراب عبادت خود ساخته بودند پس چون آنسرور صلوات الله و سلامه علیه و آله ایشان را دعوت
کرد و بگفتن کلمه اخلاص یعنی کلمه طیبه لا اله الا الله و توحید خواند این بر ایشان از آنکه بنهایت رسوخ
در شرک داشتند بزرگ نمود آن نزد ایشان و تکلیف آن را امری عظیم دانستند پس
بزرگان و ارباب شورای ایشان بمنزل ابوطالب جمع شدند و گفتند اَجَعَلَ الْآلِهَةَ اِلٰهًا وَاحِدًا اِنَّ
هٰذَا لَشَیْءٌ عُجَابٌ وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ اَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَیٰ آلِهَتِکُمْ اِنَّ هٰذَا لَشَیْءٌ یُرَادُ مَا سَمِعْنَا
بِهٰذَا فِی الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ اِنْ هٰذَا اِلَّا اخْتِلَاقٌ آیا گردانید محمد خدایان متعدد ما را خدائی یگانه
یکتا بدرستیکه یکتائی و یگانگی خدا امریست بنهایت عجیب و چون دیدند که ابوطالب بنزد ایشان
نمیرسد از خانه او بیرون آمده روان شدند و بیکدیگر میگفتند در حال رفتن که در رفتن بشتاب
کنید و صبر و شکیبائی ورزید بر پرستش خدایان خود بدرستیکه مخالفت محمد با ما و پیش آمدن کار او
حادثه ایست از حوادث روزگار و هر کم.. اراده شده است برای ما و از وقوع آن چاره نیست

یا عوراه محمد ما را میکند و اراده که کرده است امریست که مقرون بحقیت و صواب باشد بلکه
بواسطه طمع بزرگی و ریاست عرب و عجم است و این امریست که همه کس را اراده آن هست و مراد
همه کس است علی اختلاف التعبیر و نشنیده ایم ما این را که او ما را بآن میخواند در ملت آخرین که
پدران خود را دریافته ایم یا ملت عیسی که آخرین ملت است زیرا که ایشان بر آن اعتقاد بودند که دین عیسی
بر تثلیث است نه بر توحید نیست این توحید که او ما را بآن میخواند مگر فرا بافتن دروغی از نزد خود پس
چون فتح کرد حضرت عزت تعالی شانه بر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله مکه را در معرض امتنان خود در آورده گفت
انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر بدرستی که ما فتح کردیم از
برای تو ای محمد فتحی ظاهر و روشن بر همه کس تا آمرزیده شود از جانب خدا تعالی آنچه از گناهان تو از پیش رفته
است و آنچه بعد از این خواهد بود نزد مشرکان اهل مکه یعنی آنچه ایشان اعتقاد گناه آن بتو داشتند و
خواهند داشت بسبب خواندن تو ایشان را بتوحید پروردگار در زمان گذشته و آینده پس مامون گفت
بدرستیکه شفا دادی سینه مرا از رنجی که از این امور در وهم رسیده بود ای فرزند رسول خدا و واضح و
روشن ساختی آنچه بر من ملتبس و مشتبه بود و حقیقت آن را دانستم جزای خیر دهاد ترا حضرت
عزت عمت عطیاته از جانب انبیاء خود که رفع توهم گناه از ماده ایشان از ما کردی و از جانب
ملت اسلام که نایب هر خلل این اعتقاد را از اسلام بر طرف ساختی ٥ الحدیث الثامن

عَنِ الإمامِ جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام قال قال رسول الله صلّی
الله علیه وآله قالتِ الحواریّون لعیسی یا روح الله من نجالس قال
من یذکّرکم الله رؤیته ویزید فی علمکم منطقه ویرغّبکم
فی الآخرة عمله ٥ از امام بحق ناطق امام جعفر الصادق علیه السلام منقولست که آنحضرت
فرمودند گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله که گفتند حواریان بعیسی علی نبینا و علیه السلام که ای روح الله
با که مجالست و همنشینی نمائیم عیسی فرمودند با کسی که دیدن او خدا را بیاد شما دهد و سخن کردن
او علم شما را زیاده گرداند و علم او باعث رغبت شما شود بآخرت ٥

الحدیث التاسع عشر

عن الإمام المتّقین علیّ ابن ابی طالب علیه السلام
قال انّ یهودیّا کان له علی رسول الله صلّی الله علیه وآله دنانیر فتقا
ضاه فقال یا یهودیّ ما عندی ما اعطیک قال فانّی لا افارقک یا محمّد
حتّی تقضینی فقال علیه السلام اذاً اجلس معک فجلس علیه السلام
معه حتّی صلّی فی ذلک الموضع الظّهر والعصر والمغرب والعشاء الآخرة و
الغداة وکان اصحاب رسول الله صلّی الله علیه وآله یتهدّدونه ویتواعدونه
فنظر رسول الله صلّی الله علیه وآله الیهم فقال ما الّذی تصنعون به فقالوا

یا رسول الله یهودی یحبسک فقال علیه السلام لم یبعثنی ربی عز و جل
بان اظلم معاهدا و لا غیره فلما علا النهار قال الیهودی اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و شطر مالی فی سبیل الله اما و الله
ما فعلت بک الذی فعلت الا لانظر الی نعتک فی التوریة فانی قرأت
نعتک فی التوریة محمد بن عبد الله مولده بمکة و مهاجره بطیبة لیس بفظ و لا
غلیظ و لا سخاب و لا متزین بالفحش و لا قول الخنا و انا اشهد ان لا اله
الا الله و انک رسول الله و هذا مالی فاحکم فیه بما انزل الله و کان الیهودی
کثیر المال ثم قال علی علیه السلام کان فراش رسول الله صلی الله علیه
و آله عباءة و کانت مرفقته ادم حشوها لیف فثنیت له ذات لیلة فلما اصبح
قال لقد منعنی الفراش اللیلة الصلوة فامر علیه السلام ان تجعل بطاق
واحد روایت از امیر المؤمنین و امام المتقین علیه و علیهم سلام الله الملک الامین که آنحضرت گفت
بدرستیکه یهودی را بر رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم دیناری چند بود وقتیکه تقاضای آن وجه از
حضرت نمود حضرت فرمود که ای یهودی نزد من چیزی نیست که بتو دهم گفت از انکه چند در صبر کن که چیزی
بهم رسد یهودی گفت بدرستیکه مفارقت نمیکنم از تو ای محمد تا حق مرا ادا کنی حضرت نمودند اینک با توئی

شنیدم تا وقتیکه تو رضا بآن داشته باشی و همراه او نشستند تا وقتی که در همان موضع نماز ظهر و عصر
و مغرب و عشا و صبح را گذاردند اصحاب چون آن حال را مشاهده کردند در مقام تهدید و وعید یهودی
درآمدند پس نظر حضرت صلوات الله علیه و آله بایشان افتاد فرمودند که چه دارید با این یهودی و با او میخواهید
چه کنید گفتند ای رسول خدا یهودی در مقام حبس شده است چون توانیم این را گذارند حضرت
فرمودند که خدائی که عزیز است و بزرگ مرا از برای آن بر خلقان خود نفرستاده که بر جمعی که
در امان من درآمده اند و با ایشان عهد کرده ام که در امان من باشند ستم نمایم و نه بر غیر
ایشان پس چون آفتاب بلند شد حضرت همان در آن مقام ثابت داشت یهودی
زبان بکلمه اسلام گشود و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اینک شطر مال
من مبذول راه خداست بخدا قسم که من مرتکب این عمل نشدم و در مقام حبس تو در نیامدم مگر
بواسطه آنکه بخاطر آوردم و ببینم وصف ترا که در توریة دیده ام اینچنان هست یا نه و تیقن من که
حقیت تو حاصل شود چرا که من نعت و ستایش تو در توریت برین وجه خوانده ام که
محمد بن عبد الله که مولد او مکه معظمه خواهد بود و مکان هجرت او از مکه بمدینه طیبه نه بد خلق خواهد
بود و نه سنگین دل و نه درشت گو و بلند آواز و در مقام ایذای کسی بدشنام و سخن
ناخوش نخواهد بود و اینک من گواهی میدهم که خداوند سزاوار پرستش نیست مگر معبودی که

وبا اگر تو رسول خدائی بحق وامانت مال من حکم کن بانچه خدا فرموده است و یهودی صاحب مال بود و بیعت تمام داشت بعد از ان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند که فراش یعنی جامه خواب حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه وآله عبای آنحضرت بود وبالش که بر او تکیه میفرمودند از پوست بود و حشو آن لیف خرما شبی از شبها بر سبیل اتفاق مذکور ام لا فراش حضرت ساخته بودند چون صباح شد واز خواب بیدار شدند بر زبان مبارک آوردند که امشب آسایش جامه خواب مانع آمده مرا از قیام نماز شب پس امر کرد که دیگر آنچنان مکنید وبهمان انداختن یکتا اکتفا کنید الحدیث

المئتون عن الامام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام قال مر عیسى بن مریم علیه السلام على قریة قد مات اهلها وطیرها ودوابها فقال اما انهم لم یموتوا الا بسخط ولو ماتوا متفرقین لتدافنوا فقال الحواریون یا روح الله وکلمته ادع الله ان یحییهم لنا فیخبرونا ما کانت اعمالهم فنجتنبها فدعى عیسى علیه السلام ربه فنودی من الجو ان نادهم فقام عیسى علیه السلام باللیل على شرف من الارض فقال یا اهل هذه القریة فاجابه منهم مجیب لبیک یا روح الله وکلمته فقال ویحکم ما کانت

اعمالکم قال عبادة الطاغوت وحب الدنیا مع خوف قلیل وامل بعید وغفلة من لهو ولعب فقال کیف کان حبکم للدنیا قال کحب الصبی لامه اذا اقبلت علینا فرحنا وسررنا واذا ادبرت عنا بکینا وحزنا قال کیف کانت عبادتکم للطاغوت قال الطاعة لاهل المعاصی قال کیف کانت عاقبة امرکم فقال بتنا لیلة فی عافیة واصبحنا فی الهاویة فقال وما الهاویة قال سجین قال وما سجین قال جبال من جمر توقد علینا الى یوم القیمة قال فما قلتم وما قیل لکم قال قلنا ردنا الى الدنیا فنزهد فیها قیل لنا کذبتم فقال ویحک کیف لم یکلمنی غیرک من بینهم قال یا روح الله انهم ملجمون بلجم من نار بایدی ملائکة غلاظ شداد وانا کنت فیهم ولم اک منهم فلما نزل العذاب عمنی معهم فانا معلق بشعرة على شفیر جهنم لا ادری اکبکب فیها ام انجو منها فالتفت عیسى علیه السلام الى الحواریین وقال یا اولیاء الله اکل الخبز الیابس بالملح الجریش والنوم على المزابل خیر کثیر مع عافیة الدنیا والاخرة

روایت شده است از امام بحق ناطق جعفر الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند که عیسى بن مریم علیه السلام بدهی دید که اهل آن ده همه بر جای خود مرده اند

و بعضی کنایه از دفن ایشان شده و از مرغان و سایر حیوانات و دواب نیز اثری نمانده
و باصحاب خود ذکر کرده گفت بدرستیکه اینها نمرده اند مگر بعقوبت الهی که بسبب گناهی که از ایشان در وجود
آمده ایشانرا فرا گرفته است چه اگر متفرق و جدا جدا فوت میشدند یکدیگر را دفن میکردند پس حواریان
که صفت ایشان از پیش رفت گفتند ای روح الله و ای کلمة الله دعا کن بدرگاه الهی که ایشانرا
زنده کرداند تا ایشان ما را خبر دهند بما که اعمال ایشان چه بوده و بچه عمل مستوجب این عقوبت شده اند
تا ما نیز چون آن عمل کردیم و از آن مجتنب باشیم پس عیسی علیه السلام ملتمس ایشانرا در معرض انجاح
درآورده دعا کرد بدرگاه احدیت و احیای ایشانرا از خدای خود درخواست پس دعای او را در معرض اجابت
درآورده ندا در دادند که طلب کن ای عیسی ایشانرا که جواب تو خواهند داد پس حضرت عیسی علیه السلام
در اثنای شب و وقت تصفیه هوا از کدورت انفاس خلایق برخاست و بر جائی بلندی از زمین
برآمد گفت ای اهل این ده شخصی از ایشان مبادرت بجواب او نموده گفت لبیک یا روح الله و کلمته
عیسی گفت جائی رحمت بر شما خبر دهید مرا که اعمال شما در دار دنیا چه بوده است و بچه سبب مستوجب این
عقوبت شده اید آن شخص گفت عمل ما عبادت طاغوت بود و دوستی دنیا با ترس اندک و امید بسیار
بهیت و غفلت و گرفتاری بلهو و لعب عیسی فرمود دوستی شما دنیا را چون بود گفت مانند
دوستی طفل بمادر خود که هرگاه روی بما می آورد خوشحال و فرحناک میشدیم و هرگاه روی از ما

برمیتافت میگریستیم و غمگین میشدیم عیسی علیه السلام گفت عبادت شما طاغوت را چون بود
گفت اطاعت میکردیم ارباب معاصی را و آنچه ما را ایشان میداشتند بعمل می آوردیم گفت آخر کار شما
چون شد گفت خوابیدیم شبی بعافیت بدن و رفاهیت حال و صباحش خود را در هاویه دیدیم پرسید
که هاویه چه چیز است گفت سجین گفت سجین کدام است گفت کوههای آتشین که بجهت سوختن
ما برافروزد و شعله بر میکشد از برای سوختن ما تا روز قیامت عیسی علیه السلام گفت که شما در آن
وقت چه گفتید و شما را چه گفتند گفت گفتیم که ما را باز فرستید بدنیا تا زهد ورزیم و بر کارهای قیام نمائیم و تلافی
تقصیری که از ما در وجود آمده بکنیم بما گفتند دروغ میگوئید چون بدنیا باز گردید بقول خود عمل نخواهید کرد عیسی
علیه السلام گفت چونست که غیر تو کسی از اینها با من بسخن در نیامده و این امر بتو اختصاص یافت
گفت ای روح الله ایشانرا بزیر لجامهای آتشین درآورده اند و سر آنرا بدست ملائکه عذاب داده
و من اگرچه در میان ایشان بودم اما از ایشان نبودم و عمل ایشان از من واقع نشده بود پس چون
عذاب بر ایشان واقع شد مرا نیز با ایشان فرا گرفت پس مرا بموئی درآویخته بر کنار دوزخ بازداشتند
مشرف بر افتادن چنانچه نمیدانستم که بروی در آن در خواهم افتاد در آتش یا رهائی از آن خواهم یافت
پس عیسی علیه السلام روی مبارک بجانب حواریان کرد و گفت ای دوستان خدا معاش
کردن نان خشک و نمک نیم کوفته و خوابیدن بر مزبلها حالیست بسیار خوب گاهی که با عافیت

عن سليم بن قيس الهلالي قلت
لامير المومنين علي عليه السلام اني سمعت من سلمان والمقداد وابي ذر
شيئا في تفسير القران واحاديث عن النبي صلى الله عليه وآله غير ما في ايدي
الناس اشياء كثيرة من تفسير القران ومن الاحاديث عن النبي صلى الله
عليه وآله انتم تخالفونهم فيها وتزعمون ان ذلك كله باطل افترى الناس
يكذبون على رسول الله صلى الله عليه وآله متعمدين ويفسرون القران بارائهم
قال فاقبل علي عليه السلم فقال قد سئلت فافهم الجواب ان في ايدي
الناس حقا وباطلا وصدقا وكذبا وناسخا ومنسوخا وعاما وخاصا
ومحكما ومتشابها وحفظا ووهما وقد كذب على رسول الله صلى الله عليه وآله
في عهده حتى قام خطيبا فقال ايها الناس قد كثرت علي الكذابة فمن
كذب علي متعمدا فليتبوء مقعده من النار ثم كذب عليه من بعده وانما اتاكم
الحديث من اربعة ليس لهم خامس رجل منافق مظهر للايمان متصنع
بالاسلام لا يتأثم ولا يتحرج ان يكذب على رسول الله صلى الله عليه وآله متعمدا
فلو علم الناس انه منافق كذاب لم يقبلوا منه ولم يصدقوه ولكنهم قالوا

هذا صحب رسول الله صلى الله عليه وآله ورآه وسمع منه فاخذوا عنه وهم لا
يعرفون حاله وقد اخبره الله عن المنافقين بما اخبره ووصفهم بما وصفهم
فقال عز وجل واذا رايتهم تعجبك اجسامهم وان يقولوا تسمع لقولهم
ثم بقوا بعده فتقربوا الى ائمة الضلال والدعاة الى النار بالزور والكذب وا
لبهتان فولوهم الاعمال وحملوهم على رقاب الناس واكلوا بهم الدنيا
وانما الناس مع الملوك والدنيا الا من عصمه الله فهذا احد الاربعة ورجل
سمع من رسول الله صلى الله عليه وآله شيئا لم يحفظه على وجهه ووهم فيه
لم يتعمد كذبا فهو في يده يقول به ويعمل به ويرويه ويقول انا سمعته
من رسول الله صلى الله عليه وآله فلو علم المسلمون انه وهم لم يقبلوه ولو علم
هو انه وهم لرفضه ورجل ثالث سمع من رسول الله صلى الله عليه وآله
شيئا امر به ثم نهى عنه وهو لا يعلم او سمعه ينهى عن شيء ثم امر به
وهو لا يعلم فحفظ منسوخه ولم يحفظ الناسخ ولو علم انه منسوخ لرفضه
ولو علم المسلمون اذ سمعوه منه انه منسوخ لرفضوه وآخر رابع لم
يكذب على رسول الله صلى الله عليه وآله مبغض للكذب خوفا

تمم آيه كانهم خشب مسندة

يحفظه

علمه

من الله وتعظيما لرسوله صلى الله عليه وآله لم ينسه بل حفظ ما سمع
على وجهه فجاء به كما سمع لم يزد فيه ولم ينقص منه وعلم الناسخ من المنسوخ
فعمل بالناسخ ورفض المنسوخ فإن أمر النبي صلى الله عليه وآله مثل القرآن
ناسخ ومنسوخ وخاص وعام ومحكم ومتشابه وقد كان يكون من رسول الله
صلى الله عليه وآله الكلام له وجهان وكلام عام وكلام خاص مثل القرآن وقال
الله عز وجل في كتابه ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا فيشتبه
على من لم يعرف ولم يدر ما عنى الله به ورسوله صلى الله عليه وآله وليس كل
أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله كان يسأله عن الشيء فيفهم وكان
منهم من يسأله ولا يستفهمه حتى إن كانوا ليحبون أن يجيء الأعرابي والطاري
فيسأل رسول الله صلى الله عليه وآله حتى يسمعوا وقد كنت أدخل على رسول الله
صلى الله عليه وآله كل يوم دخلة فيخليني فيها أدور معه حيث دار وقد علم
أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله أنه لم يصنع ذلك بأحد من الناس
غيري وربما كان يأتيني رسول الله صلى الله عليه وآله أكثر في بيتي و
كنت إذا دخلت عليه بعض منازله أخلاني وأقام عني نساءه فلا يبقى

وكل ليلة دخلة

ذلك

عنده غيري وإذا أتاني للخلوة معي في منزلي لم تقم عني فاطمة ولا أحد
من بني وكنت إذا سألته أجابني وإذا سكت عنه وفنيت مسائلي
ابتدأني فما نزلت على رسول الله صلى الله عليه وآله آية من القرآن إلا أقرأنيها
وأملاها علي فكتبتها بخطي وعلمني تأويلها وتفسيرها وناسخها ومنسوخها
ومحكمها ومتشابهها وخاصها وعامها ودعا الله أن يعطيني فهمها
وحفظها فما نسيت آية من كتاب الله عز وجل ولا علما أملاه علي و
كتبته منذ دعا لي بما دعا وما ترك شيئا علمه الله من حلال ولا حرام
أمر ولا نهي أو شيء كان أو يكون ولا كتاب منزل على أحد قبله من
طاعة أو معصية إلا علمنيه وحفظته فلم أنس حرفا واحدا ثم وضع يده
على صدري ودعا الله لي أن يملأ قلبي علما وحكما ونورا فقلت يا نبي
الله بأبي أنت وأمي منذ دعوت الله بما دعوت لم أنس شيئا ولم
يفتني شيء لم أكتبه أفتتخوف علي النسيان فيما بعد فقال لا لست
أتخوف عليك النسيان والجهل روایت شده است از سلیم بن
قیس الهلالی ... که حکیم تا امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام در ... شنیده ام

از سلمان فارسی و مقداد و اسود و ابی ذر غفاری چیزی از تفسیر قرآن و احادیث
از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت میکردند غیر آنچه در دست مردم است و شنیدم از تو تصدیق آنچه
از ایشان شنیدم تفسیر قرآن و احادیث مصطفوی صلی الله علیه و آله که شما مخالفت میکنید ایشان را
در آنها و گمان شما آنست که همه آنها باطل و کذب است آیا می بینید مردم را که بر پیغمبر خدا صلوات الله علیه و آله
دروغ می بسته باشند از روی دانستگی و عمد و تفسیر میکرده باشند کلام خدای را
بپیش خود پس آیا اگر از کسی شنیده باشند راوی گوید بعد از این سوال مر حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام روی بمن آورد و فرمود که سوالی کردی پس جواب آنرا بفهم بدرستی که
در دست مردم حق هست و باطل هست راست هست و دروغ هست ناسخ هست که
رفع حکم از آیه و حدیث دیگر کرده و منسوخ هست که حکم آن آیه دیگر یا حدیث دیگر کرده
و منسوخ هست که حکم آن آیت دیگر یا حدیث دیگر باطل شده است عام هست که
شامل چند چیز است و خاص هست که ببعضی افراد اختصاص یافته است و محکم هست
که معنی مراد از آن واضح است در نظر جمعی که عارف بلغت باشند ظاهر و متشابه هست
که بر خلاف آنست و محفوظ هست که آنچنانچه هست بیاد مانده و موهوم هست
که توهم آن کرده اند و در واقع نه چنانست و بتحقیق که دروغ بستند مردم

بر رسول خدا صلعم در عهد آنحضرت تا آنکه برخاست روزی باراده خطبه خواندن و گفت ای مردم بدرستیکه
بسیار شده است دروغ گوئی بر من پس هر کس بر من از روی دانستگی و عمد دروغ بندد هر آئینه قرار باید
منزل و نشیمنگاه او در آتش و همچنین دروغ بستند مردم بر وی بعد از وی بدرستی که حدیث از چهار کس
بشما میرسد که ایشانرا پنجمی نیست اول مردی که ببلای نفاق مبتلا است بظاهر خود را مؤمن وانماید
و اسلام ساختگی بخود بسته و در باطن بر کفر خود باقیست و متوجه گناه نمیداند و حرجی بر آن اعتقاد
ندارد که از روی عمد و از پیش خود بر رسول خدا صلعم دروغ بندد و اگر مردم بدانند که او منافق و دروغ
گوست سخن او را در معرض قبول در نمی آورند و آنچه او نقل نماید درست نمیدانند و لیکن میگویند
این مرد از اصحاب رسول خدا است و بشرف رؤیت آنحضرت مستسعد شده است و حدیث آنحضرت
استماع نموده و از وی حدیث فرا میگیرند و ایشانرا بر حقیقت حال و نفاق او معرفتی نیست و حال
آنکه خبر داده است حضرت عزت از ارباب نفاق بآنچه خبر داده است او و وصف کرده است ایشانرا بآنچه وصف
ایشان کرده است پس گفته است در حق ایشان وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَا
مُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ آورده که ابن
ابی مردی جسیم بود و خوش دیدنی و شیرین سخن و جمعی دیگر از منافقان نزدیک بهمین صورت
بودند چون بمجلس پیغمبر صلعم می آمدند مقالات ایشان باعث تعجب آنحضرت میشد حضرت عزت

این آیه فرستاد یعنی چون می بینی منافقان را شگفت میآورد ترا جسمهای ایشان از فربهی
و تر و تازگی و اگر سخن میگویند گوش میکنی مر سخن ایشان را و حال آنکه در عدم عقل
و قلت تفکر گویا ایشان چوبهای خشک شده اند بدیوارها باز نهاده یعنی شبحی چند خالی از علم
و فطرت پس باقی ماندند بعد از آن حضرت و تقرب جستند بائمهٔ ضلال و جمع کننده مردم
را بآتش دوزخ بخواندند بسبب دروغ و بهتانها که می بستند ایشان پس ایشان را متولی امور ساختند
و رقاب مردم را در ربقهٔ اطاعت ایشان نهادند و خوردند بسبب ایشان دنیا را و بدرستیکه
مردم بالطبع با پادشاهان دنیا اند مگر کسیکه حضرت عزت نگاهداشته باشد او را در پناه خود
این یکی از چهار کس مذکور شد دوم مردیکه از پیغمبر صلعم شنیده است چیزیرا و آن
چنانچه شنیده است حفظ نکرده است و در وهم افتاده پس اگرچه از روی دانستگی و عمد
بر آنحضرت دروغ نبسته اما آنرا که اعتقاد دارد که از پیغمبر شنیده است و در واقع
چنان نیست در دست گرفته بمردم میگوید و عمل بمضمون آن می نماید و بهر کس روایت میکند
و میگوید من از رسول خدا صلعم اینچنین شنیده ام و اگر مسلمانان بدانند که او در آن
وهم کرده است و آنچنانچه هست حفظ نکرده در عوض قبولش نمی آورند و عمل بمضمونش
نمیکنند و اگر او خود نیز بداند که وهم کرده است هر آئینه ترک آن مینماید سیم مردیکه

از رسول خدا صلعم شنیده است چیزیکه آنحضرت امر بآن کرده است و بعد از آن نهی از آن
فرموده و او اعلم بآن نیست یا شنیده است از آنحضرت که نهی از چیزی کرده و بعد از آن
امر بآن فرموده و او نمیداند آنرا پس حفظ کرده است منسوخ حدیث را بی آنکه عالم بناسخ باشد و اگر
بداند که آن منسوخ شده است هر آئینه ترک میکند آنرا و اگر بدانند مسلمانان وقتیکه از وی میشنوند
که آن منسوخ است هر آئینه در مقام ترک آن میشوند چهارم کسی که هرگز دروغ بر رسول خدا صلعم
نبسته [illegible] دروغ را بسبب ترسی که از خدا دارد و بجهت تعظیمی که در باب رسول
خدا صلعم رعایت میکند و فراموش نکرده بلکه آنچه شنیده است چنانکه بوده حفظ کرده است و چنانچه
شنیده نقل کرده آن میکند بی آنکه چیزی بر آن زیاده کند یا از آن کم نماید و میداند ناسخ
کدام است و منسوخ کدام و بناسخ عمل میکند و منسوخ را ترک مینماید چرا که امر پیغمبر صلعم مثل قرآن
ناسخ میباشد و منسوخ می باشد خاص میباشد و عام میباشد محکم میباشد و متشابه
می باشد و ممکن بود اینکه از رسول خدا صلعم کلامی صادر میشد که آنرا دو روی بود و
کلامی صادر میشد که عام بود و کلامی سر میزد که خاص بود مثل قرآن و حضرت عزت در کلام
مجید فرموده است مَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَا
نْتَهُوا یعنی هر چه امر کند شما را رسول خدا صلعم آنرا فرا گیرید ای قریش و فرمان برید در هر چه

نهی کنند شما را از آن تا ترک آن کنید که هر که مرتکب امر شود نجات یابد و هر که از نهی اجتناب
ننماید در ورطهٔ هلاکت افتد پس مشتبه میشود این آیه بر کسیکه معرفت آن ندارد و نمیداند
که خدا تع و رسول او ص از آن چه معنی خواسته اند و نیست اینچنین که هر یک از اصحاب رسول خدا ص
آنچه سوال میکردند از آنحضرت جواب آنرا می فهمیدند چه بودند بعضی از ایشان که سوال میکردند
از آنحضرت و جواب آنرا خوب نمی فهمیدند چنانچه دوست میداشتند که اعرابی یا نان بیاید
و سؤال از رسول خدا ص بپرسد تا ایشان بشنوند آنرا و بعضی که بودم من که داخل
میشدم بر رسول خدا ص هر روز یکمرتبه و هر شب یکمرتبه پس خلوت میکردند با من در آن داخل شدنها
و من با آنحضرت میگشتم هر جا که میگردیدند چنانچه اصحاب رسول خدا ص همه میدانستند که بکسی دیگر غیر از
من حضرت این و اینچنین سلوک نمیداشتند و آن سلوک مخصوص من بود و بسیار بود
که رسول خدا ص بخانهٔ من می آمدند و هرگاه من داخل میشدم بخدمت آنحضرت در بعضی منازل
ایشان برای من خلوت میکردند و ازواج طاهره خود را از پیش من بر میخیزانیدند چنانچه
کسی غیر از من پیش آنحضرت نمی ماند و چون آنحضرت از جهت خلوت با من در می آمدند
در منزل من نه فاطمه ع را از پیش من بر میخیزانیدند و نه کسی را از فرزندان من بواسطهٔ محرمیت
آنحضرت با ایشان یا محرمیت ایشان با سرار آنحضرت بخلاف ازواج طاهره و هرگاه

سؤال

سؤال میکردم از آنحضرت جواب میفرمودند و چون خاموش میشدم و سؤالهای من
تمام میشد خود ابتدا بکلام میکردند و نازل نشد بر رسول خدا ص آیتی از قرآن مجید مگر آنکه
مرا بخواندن آن وا داشتند و بر من خواندند آنرا پس نوشتم آنرا بخط خود و تعلیم
کردند بمن تاویل آنرا و تفسیر آنرا و بر من ظاهر ساختند که ناسخ است یا منسوخ یا محکم است یا متشابه
خاص است یا عام ... کردند بخدا تع که توفیق فهمیدن و یاد گرفتن آن بمن کرامت نماید
پس من ... فراموش نکردم آیتی را از کتاب خدای عزیز و بزرگ
و از یاد نبردم علمی که املای آن بمن کردند و من آنرا نوشتم از وقتیکه دعا کردند
بجهت من با آنچه دعا کردند فرو نگذاشتند چیزی را که حضرت عزت با تعلیم داده بود نه از حلال و نه از
حرام و نه از امر و نه از نهی و نه چیزی که قبل از این بود و نه چیزی که بعد از این خواهد بود
و نه کتابی را که بر یکی از انبیای سابق نازل بود و قبل از و در طاعت یا معصیت مگر
آنکه تعلیم کردند بمن آنرا و من یاد گرفتم و حفظ کردم آنرا و فراموش نکردم حرفی را از آن
بعد از آن دست مبارک را بر سینهٔ من گذاشتند و دعا کردند بخدا تع که پر گرداند دل
مرا از علم و حکمت و نور معرفت پس گفتم ای رسول خدا ص پدر و مادر من فدای
تو باد مرا ... وقتیکه دعا کرده خدا ترا با آنچه دعا کرده چیزی را فراموش نکردهام

[illegible]

و خبرے از من گویند که نوشته باشم ابا میرسی که بر من که بواریں
بیزے فراموش کنم حضرت فرمودند نمی ترسم بر تو که چیزے را فراموش کنی
یا جهل بخرے داشته باشی ۰ الحديث الثاني والعشرون عن الحسن بن علي
بن ابي طالب عليه السلم قال لما حضرت ابي الوفاة اقبل يوصيني فقال
هذا ما اوصى به علي بن ابي طالب اخو محمد رسول الله ص وابن
عمه وصاحبه اول وصيتي اني اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا
رسوله اختاره بعلمه وارتضاه لخيرته وان الله باعث من في القبور
وسائل الناس عن اعمالهم عالم بما في الصدور ثم اني اوصيك يا حسن و
كفى بك وصيا بما اوصاني به رسول الله ص فاذا كان ذلك يا بني
فالزم بيتك وابك على خطيئتك ولا تكن الدنيا اكبر همك واو
صيك يا بني بالصلوة عند وقتها والزكوة في اهلها عند محلها وا
لصمت عند الشبهة والعدل في الرضاء والغضب وحسن الجوار و
اكرام الضيف ورحمة المجهود واصحاب البلاء وصلة الرحم وحب
المساكين ومجالستهم والتواضع فانه من افضل العبادة وقصر

الامل وذكر الموت والزهد فانك رهين موت وغرض بلاء وطريح
سقم واوصيك بخشية الله في سرائرك وعلانيتك وانهاك عن التسرع
في القول والفعل واذا عرض شيء من امر الآخرة فابدأ به واذا عرض
شيء من امر الدنيا فتأنه حتى تصيب رشدك فيه واياك ومواطن التهمة
والمجلس ال[illegible] به السوء فان قرين السوء يغر جليسه وكن لله يا بني عاملا
وعن [illegible] بالمعروف امرا وعن المنكر ناهيا وواخ الاخوان
في الله واحب الصالح ودار الفاسق عن دينك وابغضه بقلبك وزايله
باعمالك لئلا تكون مثله واياك والجلوس في الطرقات ودع المماراة
ومجاراة من لا عقل له ولا علم واقتصد يا بني في معيشتك واقتصد
في عبادتك وعليك فيها بالامر الدائم الذي تطيقه والزم الصمت تسلم
وقدم لنفسك تغنم وتعلم الخير تعلم وكن لله ذاكرا على كل حال و
ارحم من اهلك الصغير ووقر منهم الكبير ولا تاكلن طعاما حتى
تصدق قبل اكله وعليك بالصوم فانه زكوة البدن وجنة لاهله
وجاهد نفسك واحذر جليسك واجتنب عدوك وعليك

بمجالس الذکر و اکثر من الدعا فانی لم آلك یا بنی نصحا و هذا فراق
بینی و بینك ۵ کلام ملا [illegible] امام علیه السلام آنکه چون پدر مرا آوان وفات در
رسید او این آورده در مقام وصیت شد و گفت این است آنچه وصیت میکند علی بن ابیطالب برادر
رسول خدای و ابن عم او و مصاحب آن سرور اول وصیت من آن است که بدرستی که من گواهی میدهم
به آنکه نیست خدائی سزاوار پرستش و معبود بحق سوای یکتائی بی همتا و آنکه محمد رسول اوست فرستاده او
بر عالمیان برگزیده است او را بواسطه علم او و پسندیده است او را از میان مردم بسبب دانش و آگاهی او و آنکه
حق تعالی برانگیزاننده جمعیتی است که در قبرها آسوده اند و سؤال کننده مردم است از اعمال ایشان و داناست
بآنچه در سینه‌ها مخفی است و در خاطرها منقوش پس بدرستی که وصیت میکنم ترا ای حسن و کفاف مرا
مثل وصیتی که بآنچه وصیت کردم ترا امر است آن رسول خدای ای حسن آنچه واقع شده است داغ شود
وصیت من در رسید ای فرزند من ملازم خانه باش و هر گناهی که از تو در وجود آمده بگری و باید که بیزار گردی از
غمهای دنیا باشد و وصیت میکنم ترا ای فرزند بر پای داشتن نماز بر در رسیدن اوقات آن و ادا
کردن زکوة بجمعی که مستحق آنند چون وقت آن در رسد و اختیار نمودن خاموشی جائی که
شبهه بود باشد یعنی راست بدروغ و حق بباطل مشتبه باشد و رعایت کردن عدل و انصاف
در حالت رضا و حال غضب و حسن سلوک بهمسایگان و گرامی داشتن مهمانان و رحم آوردن بر ارباب

و مشقت و جمعی که ببلائی و محنتی گرفتار باشند و رعایت صله رحم و نیکو داشتن
و دوست داشتن فقرا و مساکین و همنشینی ایشان تواضع بسیار با ایشان زیرا که
تواضع و فروتنی کردن با مردم بهترین عبادتهاست و کوتاه کردن امل و امید و
بیاد آوردن مرگ و ترک دادن دنیا بدرستیکه نفس تو مرهون مرگ است و نشانه تیر
است و افتاده و جارشده امراض و بیماریها و همچنین وصیت میکنم ترا از ترس الهی در سر و
علانیه و پنهان داشتگاه و نهی میکنم ترا از شتاب کردن در قول و فعل و باید که چون امری
از امور آخرت ترا در پیش آید زود بآن مبادرت نمائی و بوقت دیگر نیندازی و
چون کاری از کارهای دنیا مبادرت باید نمود زود بسر آن نروی و صبر کنی
تا رسد خود را در آن بیابی و دانی که اقدام بآن متضمن ضرر دنیا و آخرت تو
نیست دور بر تو باد که از مواطن تهمت و مجالسی که بدی در آن مظنون تو باشد احتراز نمائی
که همنشین بد همیشه در مقام فریب دادن و از راه بردن جلیس خود است و چنین
باش ای فرزند که عمل تو خاص از برای خدا باشد و از فحش و سخنان قبیح مجتنب
و محترز باش و مردم را بمعروف و کردار نیک امر کننده باش و از منکر و امور بد
باز دارنده و ملائمت و نرمی کن با برادران خدائی دوستدار مردم صالح را مددکن

با کسی که از دین تو بیگانه باشد و در دل با او دشمن باشی و در اعمال و کردار با او مباین
تا مثل او نباشی و بر تو باد که در میان راهها و محل عبور مردم منشین و در آنجا از مجادله
و ستیزه کردن او مکالمهٔ بسیار منما با کسیکه از علم و عقل عاری باشد و میانه گزین
باش در معیشت یعنی چنان کن که از امساک و تنگ گیری بگذرد و بحد اسراف
و تبذیر نرسد و براندازهٔ کن هر اندازه خویش که باشد میانه نه اندک نه بیش
نه بذلی که طوفان برآرد در مال نه صرفه که سختی درآرد بحال و میانه گزین
باش در عبادت خود یعنی در تقلیل آن آنقدر مکوش که در آن کاهلی نمائی و در اکثار
و بسیاری آن آنقدر اهتمام نداشته باش که طبع تو از آن ملال گیرد و رغبت تو از آن زوال
پذیرد و بر تو باد در عبادت بامری که همیشه طاقت آن داشته باشی و لازم ساز بر خود خاموشی
تا از هر خطری سلامت یابی و از پیش فرست چیزی از برای نفس خود تا غنیمت یابی و تعلیم
کن خیر را تا عالم باشی و مر خدا را یاد کننده باشی در حال و رحم آر بر اهل و عشیرت خود
بر کوچکان و خردان و بزرگ و گرامی دار پیران ایشان را و طعامی تناول مکن تا پیش
از خوردن آن چیزی تصدق نکنی و بر تو باد که بروزه داشتن مبادرت نمائی
که روزهٔ مذکور زکوة بدنست و سپرست میانه تو در آتش دوزخ و ما نفس خود

بنهاد کنی و از همنشین خود در حذر باشی و از اختلاط دشمن خود احتراز و اجتناب
نمائی و بر تو باد که بمجالس ذکر حاضر شوی و بدعائی بسیار اقدام نمائی که بدرستیکه من
باز نداشتم از تو نصیحت را و اینست جدائی میان من و تو الحدیث الثالث
والعشرون عن امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع قال
قال رسول الله ص عجبت لمن یحتمی عن الطعام مخافة
الداء فکیف لا یحتمی عن الذنوب مخافة النار
از امیر المؤمنین اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب منقولست که آنحضرت فرمودند
که گفت جناب رسول خدا ص که عجب دارم از کسیکه پرهیز میکند از طعام از ترس آنکه مبادا مرض
یا درد زیاده عاید شود چگونه پرهیز نماید از گناهان از ترس آتش دوزخ و مخفی نماند
که اطلاق حمیت که بمعنی پرهیز کردنست بر اجتناب از گناهان مجازست از باب مشاکله
بفقرهٔ سابق که حمیت در آن در معنی خود استعمال یافته است فتدبر
الحدیث الرابع والعشرون عن الامام المتقین علی بن ابی طالب ع
قال قال رسول الله ص ان الله یحرم الجنة علی کل
فحاش بذی قلیل الحیاء لا یبالی بما قال ولا ما قیل

له فانك ان فتشته لم تجد الا لغية او شرك شيطان
قيل يا رسول الله ص وفي الناس شرك شيطان فقال
رسول الله ص اما تقرء في القرآن قول الله تعالى وشاركهم
في الاموال والاولاد ٥ از امام متقين و يعسوب الدين امام المتقين و محارب
اسد الله الغالب علي ابن ابيطالب ع مرويست كه آنحضرت فرمودند كه بهشت بر سولداي
بدرستيكه حضرت عزت حرام ساخته است دخول بهشت بر فحّاش بدزبان كه
كه هيچ پروا نكند در آنچه ميگويد و در آنچه با او ميگويند پس بدرستيكه اگر در مقام تفتيش و تفحص
احوال او در آئي نخواهي يافت او را مگر اينكه شده يعني متولد از زنا يا از شرك شيطان
گفتند اي رسول خدا ص در ميان بني آدم شرك شيطان ميباشد آنحضرت ص فرمودند كه نخوانده‌
ايد در قرآن قول خداي تع كه وشاركهم في الاموال والاولاد يعني شريك شو اي شيطان
بني آدم را در اموال و اولاد كه ترا بر بندگان خالص ما دست نخواهد بود الحادي
المجلس والعشرون عن الامام جعفر الصادق ع قال ان بريرة كانت
عند زوج لها وهي مملوكة فاشترتها عائشة فاعتقتها فخيرها رسول
الله ص وقال ان شاءت ان تقر عند زوجها وان شاءت

فارقته وكان مواليها الذين باعوها اشترطوا على عائشة ان
لهم ولاءها فقال رسول الله ص الولاء لمن اعتق وتصدق على بريرة
بلحم فاهدته الى رسول الله ص فعلقته عائشة فقالت ان رسول الله
لا ياكل لحم الصدقة فجاء رسول الله ص واللحم معلق فقال ما شان
اللحم لم يطبخ فقالت يا رسول الله ص صدق به على بريرة وانت لا تاكل
الصدقة فقال ص هو لها صدقة ولنا هدية ثم امر بطبخه فجاء فيها
ثلث من السنن ٥ روايت شده است از امام بحق ناطق امام جعفر الصادق ع كه امام
عليه السلام فرموده‌اند بدرستيكه بريره نزد شوهري كه او بود قرار داشت و او كنيزي بود در رق
يت كه عايشه او را خريد و آزاد كرد چون حضرت رسالت ص بر آن مطلع شد او را اختيار داد ميان
آنكه اگر خواهد نزد شوهر خود برقرار باشد و اگر خواهد از و مفارقت نمايد و جمعيكه آن كنيز را بعايشه فروخته
بودند شرط كرده بودند بر عائشه كه ولايت ميراث ايشانرا باشد يعني چون آزاد شود و بميرد ميراث
او از ايشان باشد چون اين معني بسمع مقدس نبوي ص رسيد فرمودند كه ولايت ميراث مر كسيست كه او آزاد
كرده است كنايه از آنكه ايشان چون او را فروخته اند ايشانرا ولايت ميراث نيست و شرط مذكور باطلست
و روزي پاره گوشت به بريره مذكوره بصدقه داده بودند و او گوشت مذكور را برسم

بجهت حضرت مقدسه مصطفوی و اورد عالیه اثر کرفته در جائی او نحت و تحت بدستیکه
رسول خدائی کوشت صدقه را نمیخورد پس رسول خدائی بخانه در آمدند و کوشت آنجا آویخته
بود فرمودند که این کوشت را چه واقع است که پخته نشده است و ایجعن و تو بخته عائشه گفت
کوشتی است که به بریره صدقه داده اند و چون صدقه بر شما حرامست در مقام طبخ آن نبوده
آن نشده ایم حضرت فرمودند که آن بر و صدقه بود و بما هدیه بعد از آن بطبخ آن فرمان دادند
پس در باب بریره سه حکم از بعثت بنعم بمنصه ظهور رسیده الحديث التاسع من
العشرين عن امير المؤمنين وامام المتقين قال قال رسول الله
قال الله عز وجل يا بني آدم كلكم ضال الا من هديت وكلكم
عائل الا من اغنيت وكلكم هالك الا من انجيت فاسئلوني
اكفكم واهدكم سبيل رشدكم وان من عبادي من لا يصلحه
الا الفقر ولو اغنيته لافسده ذلك وان من عبادي من لا
يصلحه الا الغنا ولو افقرته لافسده ذلك وان من عبادي
من لا يصلحه الا الصحة ولو امرضته لافسده ذلك وان من
عبادي من لا يصلحه الا المرض ولو اصححت جسمه لافسده ذلك

وان

وان من عبادي من يجتهد في عبادتي وقيام الليل فالقي
عليه النعاس نظرا مني اليه فيرقد حتى يصبح ويقوم حين
يقوم وهو ماقت لنفسه زار عليها ولو خليت بينه وبين
ما يريد لدخله العجب بعمله ثم كان هلاكه في عجبه ورضاه عن
نفسه فيظن انه قد فاق العابدين وجاز باجتهاده حد
المقصرين فيتباعد بذلك مني وهو يظن انه يتقرب الي فلا
يتكلن العاملون على اعمالهم وان جدت ولا ييأسن المذنبون
من مغفرتي لذنوبهم وان كثرت لكن برحمتي فليثقوا و
بفضلي فليرجوا والى حسن نظري فليطمئنوا وذلك اني ادبر
عبادي بما يصلحهم وانا بهم لطيف خبير منقولست از امیر المؤمنین و امام المتقین
مظهر العجائب و مفرق الکتائب علی ابن ابیطالب که آنحضرت فرمودند که گفت رسول خدائی که
حضرت عزت جل ذکره العزیز فرموده که ای فرزندان آدم تمامی همه گمراهید و راه نجوئی برید مگر
کسیکه من هدایت کرده ام او را و تحی سانین ام و تمامیه فقیر و محتاج اید مگر کسیکه من غنی
ساخته ام او را و شما در معرض فنا و هلاکید مگر کسیکه من نجات داده ام او را پس

سؤال کنند و بطلب پدر مرا که باز میدارم ایشان را از اعمال و کردار ناشایست و بدانستیکه ایشان تسلیم تمام
را بر ایشان که رسند ایشان را در سلوک آنست و بدرستیکه از بندگان من کسی هست که بصلاح نمی آورد حال او
را مگر فقیری و بیچیزی پس اگر غنی سازم او را هر آینه و غنا فاسد میگرداند او را و از بندگان من کسی هست
که بصلاح نمی آورد حال او را مگر غنا و مالداری پس اگر فقیر و محتاج سازم او را هر آینه افساد میکند بنده
فقر و بیچیزی کار او را و از بندگان من کسی هست که او را بصلاح نمی آورد مگر صحت مزاج و سلامتی از جمیع امراض
پس اگر بیمار سازم او را هر آینه بفساد اندازد بیماری او را و از بندگان من کسی هست که صلاح
حال او در بیماریست پس اگر صحیح و سالم دارم او را هر آینه او را بفساد می آورد صحت حال او و بدرستی
که از بندگان من کسی هست که نهایت جد و جهد در عبادت و برپای داشتن شبها بکار
میبرد پس من میکنم برو غالب میسازم بواسطه نظر عنایتی که مرا بوی است خواب را
میرود تا صباح شود و برمیخیزد از خواب فی الحقیقه که از برای برخواستن او مقرر است و دشمن است
در آن حال مر نفس خود را و عتاب میکند با او که چرا وقت او از خواب گذرانیده است و
اگر واگذارم او را میان خود آنچه اراده میکند یعنی بگذارم با آنچه اراده کرده است که از و
بعمل آید هر آینه عمل مذکور باعث عجب و نخوت او خواهد شد و بعد از آن عبادت که هلاک
و در آن عجب خواهد بود و دهد رضائی که از نفس خود او را بسبب آن عبادت بهم خواهد رسید

گمان خواهد کرد که بسبب آن عمل جمیع ارباب عبادت فائق آمده است و بر همه زیادتی کرده
است و بآن عمل از حد تقصیر درگذشته است و کاری که او می بایست کرد کرده است
و دور خواهند شد بسبب آن از مرتبه قرب من و او گمان خواهد بود که من نزدیک شده است
پس می باید که ارباب عمل بعمل خود اعتماد ننمایند و اگر چه در نظر ایشان نیکو نماید و گناهکاران
از رحمت من ناامید نشوند و اگر چه گناهان ایشان بسیار باشند بلکه باید که برحمت من وثوق و اعتماد
کنند و بفضل و احسان من امیدوار باشند و باید که بنظر نیکوئی من بسوی ایشان است مطمئن
خاطر و آرام باشند چه بدرستیکه من میدارم بندگان خود را بآنچه صلاح حال ایشان در آنست
و من با ایشان بسر لطفم و از حال ایشان خبردارم الحدیث السابع والعشرون عن الامام
ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع قال قال رسول الله لا یمین
لولد مع والده ولا للمملوک مع مولاه ولا للمرأة مع زوجها ولا نذر
فی معصیة ولا یمین فی قطیعة روایت شده است از امام بحق ناطق امام
جعفر صادق ع که آنحضرت فرمودند که گفت جناب رسول خدا ص که نیست سوگندی مر فرزند را با وجود
پدر و نه مر بنده را با وجود خداوند و نه مر زن را با وجود شوهر یعنی سوگند فرزند بی اذن پدر که
باشد و سوگند زن شوهردار بی اذن شوهر و سوگند بنده بی اذن خداوند منعقد

و حمل بان لازم نیست و بادن ایشان موقوفست علی اختلاف المذهبین و روا نیست بدر
کردن امری که متضمن عصیان خدا باشد و سوگند خوردن در قطع صله رحم یعنی در امری که متضمن عصیان
خدا باشد نذر نباید کرد و اگر واقع شود منعقد نیست و بر قطع صله رحم و رفع ارتباط خویشان سوگند
نباید یاد کرد و اگر کنند عمل بآن لازم نیست ٥ الخبر الثامن والعشرون عن عبد الرحمن
بن الحجاج قال سمعت عن ابن ابی لیلی .. قضی امیر المؤمنین ع
بین رجلین اصطحبا فی سفر فلما اراد الغذا اخرج احدهما من زاده خمسة
ارغفة واخرج الاخر ثلثة ارغفة فمرّ بهما عابر سبیل فدعوه الی طعا
مهما فاکل الرجل معهما حتی لم یبق شیء فلما فرغوا اعطاهما العابر بهما
ثمانیة دراهم ثواب ما اکل من طعامهما فقال صاحب الثلثة ارغفة
لصاحب الخمسة ارغفة اقسمها نصفین بینی وبینک وقال صاحب الخمسة
لا بل نأخذ کل واحد منا من الدراهم علی عدد ما اخرج من الزاد
قال فاتیا امیر المؤمنین ع فی ذلک فلما سمع مقالتهما قال لهما اصطلحا
فان قضیتکما دنیّة فقالا اقض بیننا بالحق قال فاعطی صاحب الثلثة
ارغفة سبعة دراهم واعطی صاحب الثلثة ارغفة درهما و

قال لهما الیس اخرج احدکما من زاده خمسة ارغفة واخرج
الاخر ثلثة قالا نعم قال الیس اکل معکما ضیفکما مثل ما اکلتما
قالا نعم قال الیس اکل کل واحد منکما ثلثة ارغفة غیر ثلث قالا
نعم قال الیس اکلت انت یا صاحب الثلثة ثلثة ارغفة غیر ثلث و
اکلت انت یا صاحب الخمسة ثلثة ارغفة غیر ثلث واکل الضیف
ثلثة ارغفة غیر ثلث الیس بقی لک یا صاحب الثلثة ثلث رغیف
من زادک وبقی لک یا صاحب الخمسة رغیفان وثلث واکلت
ثلثة غیر ثلث فاعطاکما بکل ثلث رغیف درهما واعطی صاحب
الرغیفین وثلث سبعة دراهم واعطی صاحب الثلثة ارغفة درهما

مرویست از عبد الرحمن بن حجاج که گفت شنیدم از ابن ابی لیلی که با اصحاب خود حکایت میکرد
و میگفت حکم نمود امیر المؤمنین علیه السلام میان دو مرد که در سفری با هم رفیق بودند و چون
اراده خوردن غذائی با هم نمودند یکی از ایشان پنج قرص نان از توشه خود برآورد و دیگری
سه قرص نان پس بر ایشان راه گذری وارد و ایشان او را بر سفره خود دعوت کردند
و دعوت ایشان را اجابت کرده با ایشان بنان خوردن مشغول شد تا جزئی از آن نانها باقی

نماند پس چون از نان خوردن فارغ شدند مرد رهگذر بازای آنچه از نان ایشان خورده بود
هشت درهم برآورد و بایشان داد پس رفیقی که صاحب سه قرص نان بود گفت برفیقی که پنج قرص
نان برآورده بود که این پول را دو قسم برابر کن میان ما و تو و صاحب پنج قرص نان گفت نه بلکه هر کدام
بعدد نانی که برآورده ایم قسمت میکنیم یعنی من پنج درهم بر میدارم و تو سه درهم بردار راوی گوید چون میان
ایشان بر سر این تقسیم نزاع شد هر دو مرافعه خود را امیر المؤمنین ع آوردند که میان ایشان
براستی حکم نماید پس حضرت امیر المؤمنین ع چون هر دو را شنید و بر حقیقت قضیه ایشان اطلاع
یافت بایشان گفت با هم صلح کنید که قضیه شما سهل و قابلیت نزاع ندارد ایشان قبول نکردند
و گفتند حکم کن میان ما براستی که ما بغیر از آن راضی نمیشویم راوی گوید حضرت امیر ع چون دیدند که میان
ایشان سازگاری نمیشود در مقام تقسیم آن برآمده هفت درهم از جمله بصاحب پنج قرص نان دادند
و یک درهم بصاحب سه قرص نان و چون ایشان از آن تقسیم متعجب شدند فرمودند بایشان
که نه یکی از شما پنج قرص نان برآورده بود و دیگری سه قرص نان گفتند بلی فرمودند که نه مهمان شما
مثل آنچه هر یک از شما خورده است با شما خورده گفتند بلی گفت نه هر یک از شما سه قرص نان خورده
است الا ثلثی گفتند بلی گفت تو ای صاحب سه قرص نان سه قرص خورده الا ثلثی و نه تو ای صاحب
پنج قرص نان سه قرص خورده الا ثلثی و نه مهمان شما سه قرص نان خورده است الا ثلثی و نه باقی ماند

ازتوشهٔ خود دم

از برای تو ای صاحب سه قرص نان از آنچه توشه بود برآورده بود یک ثلث قرص و از برای
تو ای صاحب پنج قرص نان دو قرص و ثلثی پس او داد بشما در عوض آنچه از نان شما خورده بود
بازای هر ثلث قرصی یک درهم پس بصاحب پنج قرص که دو قرص و ثلثی از نان او خورده است
که عبارت از هفت ثلث باشد هفت درهم داده باشد و بصاحب سه قرص نان که ثلث قرص
را از او خورده بود یک درهم جامع ابن ... و امثال این قضایای غریب و احکام عجیب که از
امیر المؤمنین ع واقع شده بسیار است و کتاب تهذیب الاحکام و کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه
بیان آن اشتمال دارد و بعضی علما کتاب بزرگی درین نوشته اند که نهایت بسط دارد
و من آن کتاب را در خراسان دیده ام در تاریخ نهصد و هشتاد و دو از هجرت والسلام

الحدیث التاسع والعشرون عن الامام جعفر الصادق ع قال جاء رجل موسر
الی رسول الله ص نقی الثوب فجلس الی رسول الله ص فجاء رجل معسر
درن الثوب فجلس الی جنب الموسر فقبض الموسر ثيابه من تحت
فخذيه فقال له رسول الله ص خفت ان يمسك من فقره شيء
قال لا قال خفت ان يصيبه من غناك شيء قال لا قال فخفت
ان يوسخ ثيابك قال لا قال فما حملك على ما صنعت فقال

يا رسول الله ان لي قرينا يزين لي كل قبيح ويقبح لي كل حسن
وقد جعلت له نصف مالي فقال رسول الله ص للمعبر اتقبل قال لا
فقال الرجل ولم قال اخاف ان يدخلني ما دخلك ٥ نقولست از امام حق
ناطق جعفر بن محمد الصادق ع که گفت آمد مردی مالداری نزد رسول خدا ص که ریخت پاکیزه بود
و در نزد آنحضرت نشست پس مرد مفلسی که ریخت او چرکین بود آمد در پهلوی او قرار گرفت چون مرد مالدار
آن مطلع شد رخت خود را جمع کرده بزیر رانهائی خود درآورد که برخت او نگیرد حضرت رسالت پناه ص از
روی ملامت باو خطاب کرده فرمودند ترسیدی که چیزی از فقر و بیچارگی او دامن گیر تو شود
گفت نه فرمودند ترسیدی که از غنا و ثروت تو چیزی باو عاید گردد او گفت نه فرمودند ترسیدی
که رخت تو چرکین شود گفت نه فرمودند پس چه چیز ترا برین داشت که خاطر او آزرده کردی گفت ای
رسول خدا ص بدرستیکه مرا همراهی هست که در نظر من هر قبیحی را زینت میدهد و خوب مینماید و
هر خوبی را قبیح میسازد و بدوامی نماید و من بازائی این قباحتی که باغوائی او از من سر زده
نصف مال خود را باو دادم پس رسول خدا ص بآن مرد مفلس گفتند قبول میکنی از او آنچه
بسبب خاطری که از او بتو رسید بتو میدهد گفت نه آن مرد مالدار گفت چرا
گفت میترسم که باعث اقدام من بر عملی شود که در نفس تو در آمده

الحديث الثامن

عن امير المؤمنين علي ابن ابي طالب ع قال نهى رسول الله ص عن
الاكل على الجنابة فانه يورث الفقر ونهى عن تقليم الاظافير
بالاسنان وقال لا تجعلوا المساجد طرقا حتى تصلوا ركعتين
ونهى ان يبول احد تحت شجرة مثمرة او على قارعة الطريق
ونهى ان يبول الرجل وفرجه باد للشمس او للقمر وقال اذا
دخلتم الغائط فتجنبوا القبلة ونهى ان يدخل الرجل في سوم اخيه
المؤمن ونهى ان يكثر الكلام عند المجامعة وقال منه خرس الولد ونهى ان تتكلم المرأة عند غير زوجها وغير ذي
محرم منها اكثر من خمس كلمات مما لا بد لها منه و
نهى عن الشرب في انية الذهب والفضة ونهى عن لبس
الحرير والديباج والقز للرجال واما النساء فلا باس وقال ع
لعن الله الخمر وعاصرها وغارسها وشاربها وساقيها وبايعها
ومشتريها واكل ثمنها وحاملها والمحمولة اليه وقال ع من
شربها لم يقبل له صلوة اربعين يوما وان مات وفي بطنه شي

منها كان حقا على الله ان يسقيه من طينة خبال وهو صديد اهل النار
وما يخرج من فروج الزناة فيجمع ذلك في قدور جهنم فيشربه اهل النار فيصهر
ما في بطونهم والجلود ونهى عن ضرب وجوه البهائم ونهى ان يقول الرجل للرجل
جل لا وحياتك وحيوة فلان ونهى عن الكلام يوم الجمعة والامام يخطب
ونهى ان تستعمل اجير حتى تعلم ما اجرته ونهى ان يختال الرجل في مشيه
وقال النبي صلعم من عرضت له فاحشة او شهوة فاجتنبها من مخافة
الله عز وجل حرم الله عليه النار وامنه من الفزع الاكبر وانجز له
ما وعده في كتابه في قوله تعالى ولمن خاف مقام ربه جنتان
ومن ملأ عينه من حرام ملأ الله عينه يوم القيمة من النار الا ان
يتوب ويرجع ونهى عن الغيبة وقال ع من اغتاب امرأ مسلما بطل
صومه ونقض وضوءه وجاء يوم القيمة تفوح من فيه رايحة انتن
من الجيفة تتاذى به اهل الموقف وقال ع من ذرفت عيناه من
خشية الله كان له بكل قطرة من دموعه قصر في الجنة مكلل
بالدر والجواهر فيه ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على

في اعينكم

قلب بشر وقال ع لا تحقروا شيئا من الشر وان صغر ولا تستكثروا
الخير وان كثر في اعينكم وقال ع لا كبيرة مع الاستغفار ولا
صغيرة مع الاصرار ٥ منقولست از امام مشارق والمغارب علي ابن ابيطالب ع
که آنحضرت فرمود نهی کرده است رسول خدای ص از خوردن چیزی در حال جنابت و از اظهار
[illegible] عورت فقرا [illegible] و نهی کرده است از گرفتن ناخنها بدندان و فرموده است
گردانید مسجدها را [illegible] مگر آنکه بگذارید در آن دو رکعت نماز و نهی کرده است از آنکه بول کنند
در زیر درختان میوه دار یا بر میان جادهائی راه که محل عبور مردمست و نهی کرده است که بول کنند
تصحیح و عورت او ببند ابا شند بجانب قرص آفتاب یا ماه و فرموده است هرگاه داخل طهارت خانه شوند
باید که از جهت قبله بیکجانب بگردید و چنان بکنید که روی بقبله یا پشت بقبله نباشد و نهی
کرده است از آنکه داخل شود [illegible] برادر مؤمن خود بر تو بهر که اراده نماید خریدن چیزی
را که دیگری در مقام خریدن باشد آن در آمدن آیا فروختن چیزی [illegible] که قرار خریدن
آنچیز از شخص دیگر داده است و نهی کرده است از بحث کردن بسیار هنگام مجامعت و فرموده است
که گنگی فرزندان از آن بهم میرسد و نهی کرده است از آنکه زنی نزد غیر شوهر خود باک
محرم او باشند سخن کنند زیاده بر پنج کلمه که ناچار باشد و از آنکه آن و نهی کرده است از خوردن

واما آشامیدن در ظروف طلا و نقره و سه گرده است مردان را از پوشیدن حریر و
دیبا و خز و اما زنان را حرجی نیست از پوشیدن آنها و فرموده است ص که لعنت کرده است از خمر ده
دو داشته حضرت عزت شراب را و کسی را که شراب می افشرد و کسی را که درخت انگور بقصد
شراب می کارد و کسی را که مباشر شرب آن میشود و ساقی آنرا و فروشنده آنرا و
کسیکه آنرا میخرد و کسی را که بهای آنرا صرف خورش خود مینماید و هر دو از این شرب و
بجهت او بر میدارند و فرموده است کسیکه مباشر شرب آن میشود قبول نمیشود نماز او تا چهل روز
و اگر بمیرد و چیزی از شراب در شکم او باشد بر خدای تعالی لازم است که بخوراند او را در روز قیامت
شراب ف ورا که عبارت از ریم تن دوزخیانست و آنچه از فرج زنان زانیه بر می آید و جمع
مینماید آنرا در دیگهای دوزخ که چون اهل دوزخ تشنه شوند آنرا بجای آب بایشان می دهند و
گداخته شود بسبب آن جمیع آنچه در شکمهای ایشانست و پوستهای بدن ایشان و نهی کرده
است از بر دن روئی چهارپایان و نهی کرده است از آنکه بگوید شخصی بشخصی لا و حیاتک
و حیوة فلان یعنی قسم خورد بر نفی چیزی و بگوید نه چنین است بسر تو یا بزندگی فلان و نهی
کرده است از سخن کردن بروز آدینه وقتیکه خطیب بخواندن خطبه قیام داشته باشد و نهی
کرده است از آنکه مزدور را بکار عمل فرمایند تا ندانند که مزدوری او چند است یعنی آنقدر

مزدوری او باید داد و بعد از آن باید کار فرمود و نهی کرده است از آنکه تکبر نماید در رفتار
خود به طریقی که ارباب تکبر راه روند و فرموده است پیغمبر ص که کسیکه کار بدی او را پیش آید
که از جانب شرع تجویز آن نشده باشد یا شهوتی دست دهد او را و او بواسطه ترس خدای تعالی
از آن اجتناب نماید حرام میگرداند خدای تعالی بر او آتش دوزخ را و ایمن میسازد او را
از فزع اکبر [illegible] روز اعمال تا وقت انقطاع آجال است و وفا میکند با آنچه
وعده کرده است در کتاب خود جائیکه فرموده است ولمن خاف مقام ربه
جنتان یعنی از برای کسیکه بترسد از موقف پروردگار خود که بندگان را آنجا در برابر
او وا میدارند یا از ایستادن نزد پروردگار خود یا کردار خود در العرض سائد علی الخلائق
التقدیرین دو بهشت آماده است بهشت عدن و بهشت نعیم که یکی را بسبب ایمان و عقاید
درست مستحق میشود و دیگری را بسبب قیام باعمال صالحه و کردار نیک یا یکی را بسبب اعمال
صالحه و دیگری را بسبب اجتناب مناهی و ترک معصیتها یا یکی را در مقابل عمل باو میدهند
و دیگری را محض تفضل و موهبت یا یکی را جنت الذّات روح او مقرر میدارند و
دیگری را بسبب آسایش جسم که عبارت از جنت روحانی و جنت جسمانی باشد
علی اختلاف التفاسیر و کسیکه بر بندد چشمهای خود را از حرام و هر چیزی که دیدن

آن او را و امت گمراه و بیر میگرداند خدا تعالی روز قیامت جسم او را از آتش مگر آنکه

توبه کند و از آن رجوع نماید و نهی کرده است از غیبت کردن و فرموده است ص که کسیکه

غیبت کند مسلمانی را هر آئینه باطل میشود روزه او و وضوی او میشکند و در می آید بعرصه

گاه قیامت با بوئی و دهانی زشت تر از نعش مرده بوئی آمده که اهل عرصات

از آن نهایت ایذا داشته باشند و فرموده است ص که کسیکه امانت بیت المال را هیچ مهماتی

او از نزد خدا تعالی هر آئینه بوده باشد او را هر قطره که از اشک او حاصل شود قصری در

مرصع بدر و جواهر که چشم هیچ بیننده مثل آن ندیده باشد و گوش هیچ شنونده مانند آن

نشنیده باشد و او را کسی هیچ بشری لب بآن نبرده و فرموده است ص که حقیر مدارید

شر را اگر چه در چشم شما خرد و کم نماید و بسیار مدانید خیر را اگر چه در چشم شما بسیار نماید

و فرموده است ص که نیست کبیره با استغفار و نیست صغیره با اصرار یعنی هر کبیره که بعد از ارتکاب

آن استغفار نماید و توبه کند مغفور و آمرزیده است و هر صغیره که بر آن اصرار نماید و قصد

بر عمل آوردن آن داشته باشد کبیره میشود ه الحدیث الحادی والثلثون عن

الامام جعفر بن محمد الصادق ع قال من سمع شیئا من الثواب علی شیء

فصنعه کان له اجره وان لم یکن علی ما بلغه

نحو ناطق امام جعفر بن الصادق که آنحضرت فرموده اند هر کس شنود ترتب چیزی را از ثواب بر عمل

و وجود آن عمل یعنی باو برسد که از امام بفلان عمل یا ترک فلان عمل فلان ثواب دارد و بفعل

آورد آنرا یا ترک نماید این را بوده باشد مر او را ثواب آن و اگر چه نبوده باشد آن بر وجهی که باو رسیده

الحدیث الثانی والثلثون عن الامام محمد الباقر ع قال اتی الرجل

النبی ص یقال له شیبة الهذلی فقال یا رسول الله انی شیخ قد

کبرت سنی وضعفت قوتی عن عمل کنت عودته نفسی

من صلوة وصیام وحج وجهاد فعلمنی یا رسول الله ص فقال اعدها

فاعادها ثلث مرات فقال رسول الله ص ما حولك شجرة ولا

مدرة الا وقد بکت من رحمتك فاذا صلیت الصبح فقل

عشر مرات سبحان الله العظیم وبحمده ولا حول ولا قوة الا با

لله العلی العظیم فان الله عز وجل یعافیك بذلك من العمی

والجنون والجذام والفقر والهرم فقال یا رسول الله ص هذا للدنیا

فما للاخرة قال تقول فی دبر کل صلوة اللهم اهدنی من عندك

وافض علی من فضلك وانشر علی من رحمتك وانزل علی

من بركاتك قال فقبض عليهن بيده ثم مضى فقال رجل لا

بن عباس ما اشد ما قبض عليها خالك فقال النبي م اما انه ان

وافى بها يوم القيمة لم يدعها متعمدا فتحت له ثمانية ابواب الجنة

يدخل من ايها شاء ٥ مرويست از امام بحق داناء امام محمد باقر ع که شخص

فرمودند آمد شخصی نزد پیغمبر م که او را شیبه هذلی میگفتند و گفت ای رسول خدای من پیر

شده ام و سستی من بالا رفته است و مرا توانائی آن نمانده که بعملی که نفس خود را بآن

عادت فرموده بودم از نماز و روزه و حج بیت الله الحرام و جهاد با کفار مشغول توانم

شود تعلیم ده مرا ای رسول خدای کلامی که منتفع سازد مرا خدای تعالی بآن و سبک سازد

عمل مرا بر من ای رسول خدای حضرت فرمودند اعاده کن این کلمات را و او

سه مرتبه اعاده کرد پس حضرت رسول خدای م فرمودند نیست در گرد و پیش تو درختی و نه

کلوخی مگر آنکه گریه افتاده است از جهت رقت قلبی که بکار بردی پس چون نماز صبح را گذاردی

ده مرتبه بگوی سبحان الله العظیم و بحمده ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

بدرستیکه خدای عز و جل نگاه میدارد ترا بسبب گفتن آن از کوری و دیوانگی و جذام

و ناداری و مفلسی پیری پس گفت ای رسول خدای این از برائی دنیا منست

از برائی آخرت چه باید کرد فرمود بگوی در عقب هر نماز که گذاری اللهم اهدنی من

عندک و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و انزل علی من برکاتک

امام گفت فراهم آورد یعنی شیبه هذلی این کلمات را بدست

ان بود در الهم نهاد و هر فصل گفت شخصی که آنجا حاضر بود با بن عباس که چه از دو شیء

بدست فراهم آورد این کلمات را بدست بود خال تو پس پیغمبر م فرمودند هر آینه بدرستیکه

اگر وفا کند با آنچه با او گفتیم یعنی بعد از هر نماز بگفتن اینکلمات قیام نماید و آنرا ادا نشته و اگذارد

گشوده شود از برائی او هشت در بهشت که از هر کدام خواهد داخل شود ٥ عن الامام

امام جعفر بن محمد الصادق ع اذا بعث الله المؤمن من قبره خرج معه مثال

يقدمه امامه كلما رأى المؤمن هولا من اهوال يوم القيمة قال له

المثال لا تفزع ولا تحزن وابشر بالسرور والكرامة من الله عز وجل

حتى يقف بين يدي الله عز وجل فيحاسبه حسابا يسيرا ويأمر به الى

الجنة والمثال امامه فيقول له المؤمن يرحمك الله نعم الخارج خرج

معي من قبري وما زلت تبشرني بالسرور والكرامة من الله عز

وجل حتى رأيت ذلك فمن انت فيقول انا السرور الذي كنت

الحديث الثالث والثلثون

ادخلته علی اخیك المؤمن فی الدنیا خلقنی الله عز و جل منه

منقولست از امام بحق ناطق امام جعفر الصادق ع که هرگاه برانگیزاند خدای تعالی مؤمنی را از قبر او بیرون آید با او صورتی که پیش پیش او میرفته باشد و او را دل میداده باشد و از خوف

و هراس آن روز میرهانیده باشد و هرگاه ببیند آن مؤمن هولی را از اهوال قیامت با او میگفته باشد

غم مکن و اندوهگین مباش و بشارت باد ترا بشادی و نوازش یافتن از جانب

خدای عز و جل تا وقتیکه بایستند در برابر خدای عز و جل از حسابش او را باسانی بگذارند و

بسوی بهشتش فرمان دهند و همچنان آن مثال پیش او میرفته باشد پس گوید

مؤمن باو که رحمت خدای تعالی بر تو باد خوش همراهی بودی که از قبر من بیرون آمدی

و همیشه مرا بشارت میدادی بشادی و نوازش یافتن از جانب خدای عز و جل

تا اکنون که دیدم آنرا و با جمیعه رسیدم گوئی که تو کیستی که مصدر این نیکی شدی پس گوید

با و آن صورت که من سرور و خوشی ام که تو در دار دنیا بخاطر پیرمردی

که در روز آخرت خلق کرده است مرا خدای که عزیز است و بزرگ از آن سرور و خوشحالی

الحدیث الرابع والثلثون عن امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع

قال قال رسول الله ص من سمع فاحشة فافشاها فهو کالذی اتاها

ومن تطول علی اخیه فی غیبة سمعها فیه فی مجلس رد الله

عنه الف باب من السوء فی الدنیا والاخرة ومن کظم غیظا و

هو قادر علی انفاذه اعطاه الله اجر شهید او من سعی لمریض فی

حاجة قضیها اولم یقضها خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه و

من فرج عن مؤمن کربة فرج الله عنه اثنین وسبعین کربة

من کرب الاخرة واثنین وسبعین کربة من کرب الدنیا

ومن صلی علی میت صلی علیه سبعون الف ملك وغفر الله له

ما تقدم من ذنبه فان اقام حتی یدفن ویحثا علیه التراب کان

له بکل قدم نقلها قیراط من الاجر والقیراط مثل جبل احد و

قال ص من مطل علی ذی حق حقه وهو یقدر علی اداء حقه

فعلیه کل یوم خطیئة عشار ه منقولست از امیر المؤمنین و امام المتقین

علی ابن ابیطالب ع که فرموده است رسول خدای ص که هر کس عالم شود بر گناه کسی و بشنود که

از و فاحشه صادر شده و در مقام افشای آن در آمده بر مردم ظاهر سازد مثل آنست که

خود آن اقدام نموده است و کسیکه تنگ کند و منت نهد برادر مؤمن خود را بسبب کردار

بسبب او گاهی که غیبت او در مجلس شود برگرداند از و خدای تعالی هزار باب از بدی
را در دنیا و آخرت و هر کس در مقام کظم غیظ شود و خشم خود را فرو نشاند در حالتی که قدرت
بر آن داشته باشد که مقتضای آن را بعمل آورد بیابد از جانب خدای تعالی ثواب شهید و هر کس
سعی کند در برآوردن حاجت بیماری خواه حاجت مذکور برآورده شود و خواه نه بیرون آید
از گناهان خود مانند روزی که از مادر متولد شده و هر کس اندوهی را از خاطر برادر مؤمن خود
رفع کند خدای تعالی هفتاد و دو اندوه از اندوههای آخرت و هفتاد و دو اندوه از اندوههای
دنیائی او را مرتفع سازد و کسیکه نماز گذارد بر میتی نماز گذارند بر وی هفتاد هزار فرشته
و بیامرزد خدای تعالی از آنچه از گناهان او گذشته است پس اگر مقام کند در سر قبر او
تا او را دفن کنند و بر خاک سازند قبر او را هر آینه باشد مر او را بهر قدمی که برداشته است
قیراطی از ثواب که آن قیراط همسنگ کوه احد باشد و فرموده است رسول خدا صلعم که هر کس
تکاهل کند و بتعویق اندازد حقی را که در ذمه او باشد در حالتیکه قدرت بر ادای
آن داشته باشد مر او را می‌نویسند بازای هر روزی که بر آن بگذرد گناه کسیکه عشر را
گرفتن تمام کرده باشد ه الحدیث الخامس والثلثون عن الامام جعفر بن
محمد الصادق ع قال لما اسری بالنبی ص قال یا رب ما حال

المؤمن عندك قال يا محمد من اهان لي وليا فقد بارزني
بالمحاربة وانا اسرع شيء الى نصرة اوليائي وما ترددت
في شيء انا فاعله كترددي في وفات المؤمن يكره
الموت واكره مسائته وان من عبادي من لا يصلحه الا
الغنى لو صرفته الى غير ذلك لهلك وان من عبادي
من لا يصلحه الا الفقر لو صرفته الى غير ذلك لهلك و
ما يتقرب الي عبدي بشيء احب مما افترضت عليه
وانه ليتقرب الي بالنوافل حتى احبه فاذا احببته
كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به
ولسانه الذي ينطق به ويده التي يبطش بها ان دعاني
اجبته وان سئلني اعطيته ه روایت از امام بحق ناطق امام جعفر
صادق ع که گفت شبی که پیغمبر ص را بآسمان عروج فرمود چون بموقف تکلم پروردگار جل شانه
رسید گفت ای پروردگار من چیست حال مؤمن نزد تو و قدر و منزلت او پیش تو تا چه مرتبه است
از جانب حضرت عزت خطاب در رسید که ای محمد هر کسیکه خواری رساند بدوستی از من

بدرستیکه مثل آنست که بیرون آمده باشد بر من بقصد جنگ وشتاب من در یاری دادن
دوستان خود از همه کس بیشتر است و تردد نکرده ام هرگز در چیزی که من فاعل آن باشم مثل
تردد یکه در وقت وفات مؤمن مرا دست میدهد زیراکه او ناخوش می آید مردن و مرا ناخوش
می آید ناخوش آمدن او بدرستیکه از بندگان من بنده ایست که صلاح حال او نیست مگر در توانگری
اگر بگردانم او را از آن حال و درویش سازم هر آئینه هلاک میشود و بدرستیکه از بندگان من بنده ایست
که صلاح حال او نیست مگر در درویشی اگر بگردانم او را از آن و توانگر سازم او را هر آئینه حال او
بهلاکت میرسد و نزدیک نمیشود بمن بنده من مگر بسبب چیزی که دوستتر دارم آنرا از چیزهای
که واجب کرده ام بر وی و مدام بآن یعنی اقدام بواجبات را از همه چیز دوستتر میدارم و
از همه چیز بیشتر باعث نزدیکی بمن میشود و بدرستیکه او باید نزدیکی جوید بمن باعمال سنتیه
تا من دوست دارم او را پس چون دوست داشتم او را هر آئینه گوش او خواهم بود که باو میشنود و چشم
او خواهم بود که بآن می بیند و زبان او خواهم بود که بآن سخن میکند و دست او خواهم بود که بآن
میگیرد چیزها را اگر دعا کند بمن اجابت میکنم دعای او را و اگر چیزی طلبد از من بآو میدهم

الحدیث السادس والثلثون عن کمیل بن زیاد النخعی قال کنت
مع امیر المؤمنین فی مسجد الکوفة وقد صلینا عشاء الآخرة فاخذ

بیدی حتی خرجنا من المسجد فمشی حتی خرج الی ظهر الکوفة
لا یکلمنی بکلمة فلما اصحر تنفس الصعداء ثم قال یا کمیل ان هذه
القلوب اوعیة فخیرها اوعاها احفظ عنی ما اقول لك الناس
ثلثة عالم ربانی ومتعلم علی سبیل نجاة وهمج رعاع اتباع کل
ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم ولم یلجئوا الی رکن
وثیق یا کمیل العلم خیر من المال العلم یحرسك وانت تحرس المال
والمال تنقصه النفقة والعلم یزکو علی الانفاق یا کمیل العلم دین
یدان الله به یکسب الانسان الطاعة فی حیاته وجمیل الاحدوثة
بعد وفاته یا کمیل مات خزان الاموال والعلماء باقون ما بقی
الدهر اعیانهم مفقودة وامثالهم فی القلوب موجودة آه آه ان
ههنا واشار بیده الی صدره لعلما جما لو اصبت له حملة بلی اصیب
له لقنا غیر مأمون یستعمل آلة الدین فی الدنیا ویستظهر بحجج الله
علی خلقه وبنعمه علی عباده او منقادا للحق لا بصیرة له فی احنائه
ینقدح الشك فی قلبه باول عارض من شبهة الا لا ذا ولا ذاك او

منهوماً باللذات سلس القياد للشهوات اَو مغرى بالجمع والادخار ليسا
من رعاة الدين في شيء اقرب شبهاً بهما الانعام السائمة كذلك
يموت العلم بموت حامليه اللهم بلى لا تخلو الارض من قائم لله بحجة
اما ظاهر مشهور او مستتر مغمور لئلا تبطل حجج الله وبيناته واين
اولئك والله الاقلون عدداً الاعظمون خطراً بهم يحفظ الله حججه
وبيناته حتى يودعوها نظراءهم ويزرعوها في قلوب اشباههم هجم
بهم العلم على حقائق الامور وباشروا روح اليقين واستلانوا ما
استوعره المترفون وانسوا بما استوحش منه الجاهلون وصحبوا
الدنيا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلى اولئك خلفاء الله
في ارضه والدعاة الى دينه آه آه شوقاً الى رؤيتهم ثم نزع يده من يدي
وقال انصرف اذا شئت ه منقولست از کمیل رض که گفت دست مبارک امیر المؤمنین ع
بودم در مسجد کوفه در حالتیکه گذارده بودیم نماز خفتن را پس حضرت امیر ع دست مرا گرفتند
و روان شدیم تا آنکه بیرون آمدیم از مسجد حضرت امیر ع بیرون میرفتند تا آنکه به پشت کوفه برآمدند و
در این مدت با من یک کلمه سخن نکردند پس چون بصحرا درآمدند نفسی از روی حزن برآوردند

مراد مومن صاحب ... بوده اند ای کمیل بدرستیکه این دلها ظرف است در علوم و معارف
الهی بهترین آنها دلیست که فراگیرنده تر و نگاهدارنده تر باشد یاد گیر از من آنچه میگویم ترا بدرستیکه
مردم بر سه قسم اند دانشمند خدائی و آموزنده علم بقصد حصول نجات و رستگاری در آخرت
و مگسی چند عوام که پیروند از ضعف عقیده خود آواز هر شبانی را که بواسطه آن گوسفندان
میکند کنایه از آنکه هر کس از ایشان از ابرهی که باشد تابع او میشوند و حالت این ندارند که محقق را از مبطل تمیز
کنند مایل میشوند از سمت استقامت بهر بادی که بر ایشان میوزد و روشنی نمیگیرند بنور علم
و دانش و پناه نمیبرند برکن استوار که علم و دانش است ای کمیل علم بهتر از مال است زیرا که
علم نگاهبانی تو میکند و تو نگاهبانی مال می باید کرد و مال نفقه کردن کم میشود ای کمیل علم طاعتیست
که اطاعت کرده میشود بآن خدائی و حاصل میکند مر انسان را طاعت در ایام حیوة او یعنی
باعث این میشود که او طاعت خدای تعالی کند تا مردم اطاعت او نمایند و نیکنامی و مدح و ستایش
بعد از وفات او ای کمیل ذخیره کنندگان مال مردند و علما تا آخر فصل خود همچنان
باقی اند و باقی خواهند بود مادام که دنیا باقیست بدنهای ایشان در میان نخواهد بود
اما مثالهای ایشان در دلها خواهد داشت آه آه بدرستی که اینجا و اشارت کردند
حضرت امیر ع دست مبارک بسینه خود مر آنجا علم بسیار مخزونست اگر می یافتم جمعی را که حامل

هر دانست آن دانسته باشند یعنی اگر می یافتم هر آئینه بذل میکردم با ایشان و لیکن نمی یابم آنچه آن
کسیکه بواسطه آن میخواهم بیابم یافت میشود بواسطه تحمل آن فهم زیرکه محل اعتماد نیست
بکار میبرد در دنیا آنچه در دین بکار میباید برد و تفوق دهد بسبب مجرد بسبب دلائلی که در معرفت خدا حاصل
کرده است و بسبب نعمتی که از جانب خدا باو رسیده بر بندگان او یا کسیکه مطیع و منقاد حقیقت و فریفته
دنیا نیست لیکن بصیرت آن ندارد که باطراف و جوانب سخن تواند رسید و غور و تعمق بسیار در دقایق
علوم تواند نمود با اول شبهه که او را عارض شود شک بخاطر او راه می یابد هر آئینه نه این و نه آن یا کسیکه
حریص بلذتهای فانی است و بی ملاحظه است در امور شهوانی یا کسیکه فریفته جمع کردن و
ذخیره گذاشتن مال است نیستند ایشان یعنی حریص لذات و فریفته جمع و اذخار از متکفلان
امور دین در هیچ چیزی یعنی ایشان را لیاقت و قابلیت و الی بودن امری از امور دین نیست و
هر دو کمتر کسی شباهت ایشان حیوانات چرنده اند و همچنین می میرد علم بمردن بردارندگان آن
یعنی همچنانکه معدوم میشوند جمعی که بمرتبه دانشمندی رسیده اند و کسب علوم و معارف الهی نموده
علم نیز معدوم میشود بجهت هر کس را بهره البته از آن دیگری زمین است آری و لکن خالی نمی
ماند روی زمین از کسیکه اقامت دلائل و حجج الهی تواند نمود و عالم باوامر و نواهی او تواند
بود یا ظاهر میباشد و مشهور یا مخفی و مستور تا حجتهای خدا هیچ مردم مرتفع نشود و بنیاد آن

اسم نماند اما کجایند آن گروه ایشان بخدا قسم که کمترین مردم اند از روی عدد و بزرگترین ایشانند
از روی قدر و مرتبت ایشان از همه بهتر است و بعدد اینها خدای عزوجل بایشان نگاه میدارد
خدا هیچ نشوند و حجتهائی خود را در امر دین تا آنکه بسپارند از آنجمعی که مانند ایشان باشند و
بکارند تخم آنرا در دلها امثال خود که اطلاع داده است ایشانرا علم لدنی بر حقایق اشیا چنانچه
هر چیزی را میدانند که در نفس چه چیز است و دریافته اند راحت یقین در امور دین را آنچه
ایشانرا انگشت در امری مانده و آسان کرده اند بر خود آنچه ارباب تنعم و اهل دنیا مشکل دانسته اند
آنرا از ترک لذات دنیه و قطع تعلق از دنیا و زخارف آن و ملازمت خاموشی و بیدار خوابی
و انس آن و انس گرفته اند بآنچه وحشت دارند از آن جاهلان صحبت میدارند با دنیا
بدنهائی که روحهای ایشان متعلق بعالم بالا است ایشان خلیفهای خدا اند در زمین او و خوا بندگان
مردمند بدین او آه آه ز بی شوقی که مرا بدیدن ایشان هست بعد از آن دست مبارک
از دست من جدا کردند و فرمودند برو اگر اراده رفتن داشته باشی ۱۰ الحدیث

الباب الثلثون

عن الامام جعفر بن محمد الصادق ع فی
قول الله عزوجل لیبلوکم ایکم احسن عملا قال لیس یعنی
اکثرکم عملا و لکن اصوبکم عملا و انما الاصابة خشیة

الله و النیة الصادقة ثم قال العمل الخالص الذی لا ترید ان یمدحک علیه
احد الا الله عز و جل و النیة افضل من العمل ۵ منقولست از امام بحق
ناطق امام جعفر صادق ع در تفسیر آیه کریمه الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم
احسن عملا ۵ یعنی اوست آن خدائی که آفریده است مرگ را و زندگانی را بجهت آنکه
امتحان کند شما را ای بنی آدم و به بیند که کدام از شما نیکو عملترید مراد آنکه به نیکوئی عمل درین آیه بسیاری
عمل نیست و از ایکم احسن عملا یعنی خواسته است که کدام از یکی شما در بسیاری عمل
رسیده اید بلکه مراد نیت که عمل آنست که مقرون باشد بترس خدائی و نیت صادق بعد از آن
فرمودند که عمل خالص آنست که در عمل آوردن آن اراده نکرده باشی مدح و ستایش کسی را از آن
غیر از خدا که عزیز است و بزرگ و نیت بهتر است از عمل ۵ الحدیث الثامن و الثلثون عن الامام
جعفر بن محمد الصادق ع قال قال رسول الله من تاب
قبل موته بسنة قبل الله توبته ثم قال ان السنة لکثیر
من تاب قبل موته بشهر قبل الله توبته ثم قال ان الشهر لکثیر
من تاب قبل موته بجمعة قبل الله توبته ثم قال ان الجمعة لکثیر من
تاب قبل موته بیوم قبل الله توبته ثم قال ان یوما لکثیر من

تاب قبل ان یعاین قبل الله توبته ۵ منقولست از امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع
آنحضرت نقل کنند که فرموده است رسول خدا صلعم که هر کس توبه کند از گناهان خود پیش از رسیدن اجل موعود یک سال
هر آینه قبول میکند حضرت عزت توبه او را بعد از آن فرمودند بدرستیکه سال هر آینه بسیار است هر کس توبه کند پیش
از مردن خود بیکماه قبول میکند خدای تعالی توبه او را بعد از آن فرمودند بدرستیکه ماه هر آینه بسیار است
هر کس توبه کند پیش از مردن خود بجمعه یعنی یک هفته هر آینه بسیار است هر کس توبه کند قبل از مردن
خود بیکروز قبول میکند خدای تعالی توبه او را بعد از آن فرمودند بدرستی که روز هر آینه بسیار است
هر کس در مقام توبه شود قبل از آنکه معاینه می بیند قبول میکند خدای تعالی توبه او را ۵ الحدیث التاسع و الثلثون
عن سوید بن غفلة قال قال امیر المؤمنین علی
ابن ابی طالب ع ان ابن آدم اذا کان فی آخر یوم من ایام
الدنیا و اول یوم من ایام الآخرة مثل له ماله و ولده و عمله فیلتفت الی
ماله فیقول و الله انی کنت علیک حریصا شحیحا فما لی عندک
فیقول خذ منی کفنک قال فیلتفت الی ولده فیقول و الله انی
کنت لکم محبا و انی کنت علیکم محامیا فما لی عندکم فیقولون
نؤدیک الی حفرتک نواریک فیها قال فیلتفت الی عمله فیقول

والله انّي كنت فيك لزاهدا وان كنت عليّ لثقيلا فما لي عندك
فيقول انا قرينك في قبرك ويوم نشرك حتى اعرض انا وانت على
ربك قال فان الله وليّا اتاه اطيب الناس ريحا واحسنهم منظرا
ورياشا فقال ابشر بروح وريحان وجنة نعيم ومقدمك خير مقدم
فيقول له من انت فيقول انا عملك الصالح ارحل من الدنيا الى الجنة وانه
وانه ليعرف غاسله ويناشد حامله ان يعجّله فاذا ادخل قبره اتاه
ملكا القبر يجرّان اشعارهما ويخدّان الارض باقدامهما اصواتهما
كالرعد القاصف وابصارهما كالبرق الخاطف فيقولان له من
ربك وما دينك ومن نبيك فيقول الله ربي وديني الاسلام ونبيي
محمد فيقولان له ثبتك الله فيما تحب وترضى وهو قول الله عز وجل
يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الاخرة ثم
يفسحان له في قبره مدّ بصره ثم يفتحان له بابا الى الجنة ثم يقولان
له نم قرير العين نوم الشاب الناعم فان الله عز وجل يقول اصحاب الجنة
يومئذ خير مستقرا واحسن مقيلا قال واذا كان لربه عدوا فانه

يأتيه اقبح من خلق الله زيّا وانتنه ريحا فيقول ابشر بنزل من حميم و
تصلية جحيم وانه ليعرف غاسله ويناشد حملته ان يحبسوه فاذا اد
خل القبر اتاه ممتحنا القبر فالقيا اكفانه ثم يقولان له من ربك
وما دينك ومن نبيك فيقول لا ادري فيقولان لا دريت و لا
هديت فيضربانه بارزبة معهما ضربة ما خلق الله عز وجل
من دابة الا تذعر لها ما خلا الثقلين ثم يفتحان له بابا الى النار
ثم يقولان له نم بشرّ حال ويسلط الله عليه حيات الارض وعقاربها
وهوامها فتنهشه حتى يبعثه الله من قبره ٥ منقولست از امام المشارق
والمغارب اسد الله الغالب علي بن ابي طالب ع که آنحضرت فرموده اند بدرستیکه فرزند آدم چون برسد روز که
آخر ایام دنیاست و اول ایام آخرت ممثل میشود یعنی بصورت مثالی درآورده میشود در نظر او مال او و فرزندان
و عملی که در ایام زندگانی از او اقدام بان واقع شده پس باز می گردد بسوی مال خود و میگوید بخدا قسم که تو
در غبت تمام داشتم و بواسطه حصول تو حرص و بخل بسیار می ورزیدم اکنون مرا بر تو چیست و چه
مدد بمن میتوانی رسانید پس او گوید بگیر از من کفن خود را که ترا زیاده ازین بر من چیزی نیست
حضرت امیر فرمودند بعد از ان باز گردد بجانب فرزندان خود و گوید بخدای قسم که من شمارا

دوست میداشتم و همیشه جای شما بودم و رفع ایذا و آزار شما می‌نمودم در هر وقت مرا بر شما چه جهت
و چه مدد از شما بمن میتواند رسید ایشان بگویند در جواب او که میرسانیم ترا الی القبر تو و پنهان میکنیم
ترا در آن که انجا از ما می آید در بارهٔ تو همین است آنحضرت فرمودند پس باز نگرد بجانب عمل خود
گوید بخدای قسم که من بتو بی رغبت بودم و با آنکه بر من گران بودی بتو قیام مینمودم اکنون
برابر تو جهت وار تو بمن چه میتواند رسید عمل گوید در جواب که من قرین و مصاحب توام در قبر تو در
روز برآمدن تو از قبر با تو خواهم بود تا من و تو بموقف عرض پروردگار تو درآئیم حضرت امیر فرمودند
پس اگر مر خدای را دوست باشند در برابر او می آید آن صورت بر وجهی که بهترین مردم باشد بحسب
بوی خوش و خوش آئین ترین ایشان باشد بحسب صورت و حسن منظر و نیکوترین ایشان
بحسب لباس فاخر و رخت خوب و میگوید بشارت باد ترا براحت آمدی و روزی نیکو و بهشت
پر نعمت هر آئینه مقدم تو بهترین مقدمها است و آمدن تو نیکوترین آمدنها پس گوید بآن صورت که تو
کیستی که این بشارت میدهی و باین عنایت در مقام جبر خاطر ما حیرت زدگان درمی
آئی و او در مقابل گوید من عمل صالح توام که باین صورت درآمده ام تا من رحلت کن از دار دنیا
بسوی بهشت عنبر سرشت پس او از دار دنیا رحلت کاید و قبض روح او میشود و حال آنکه
او میشناخته باشد غاسل خود را و سوگند میداده باشد حاملان خود را که او را شتاب

کنند باشند پس چون بقبر در آید در آیند بنزد او فرشتگان قبر یعنی یکی منکر و دیگری
نکیر در حالتیکه میکشیده باشند از دنبال خود موهای خود را از نهایت درازی و
میشکافته باشند زمین را از شدت زدن پاهای خود بر آن آواز ایشان مثل رعد غرنده و
باشند چشمهای ایشان مانند برق درخشنده پس گویند باو کیست پروردگار تو و چیست دینی
که اختیار کرده کیست پیغمبری که باو ایمان آورده او گوید در جواب که خدائی سزای پرستش
پروردگار منست و دین من اسلامست و پیغمبر من محمد است پس دعا کنند فرشتگان مر او را
گویند ثبتک الله فیما تحب و ترضی یعنی برقرار دارد خدای تعالی ترا در آنچه دوست میدارد
آنرا و راضی است بآن مقرونست و این قول ایشان ماخوذ است از قول الهی در کلام
مجید که یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة یعنی
ثابت و برقرار میدارد حضرت حق آنانی که ایمان آورده اند بقول ثابت در زندگانی دنیا
و در آخرت بعد از آن وسیع میسازند از برای او قبر او را آنقدر که نظر او کار کند پس
میگشایند بواسطه راحت او دری بهشت از قبر او بسوی بهشت و میگویند بخواب
آسایش در آی با دیدهٔ خنک و خواب کن چو جوانان بنعمت پرورده شده که حضرت
عزت فرموده است اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا حضرت

میفرمودند آلوده باشد مرحد انرا و تمن بدرستیکه خواهد آمد عمل او بصورتی که بدترین صورتها
باشد که خدا هیچ آفریده آنرا زشت صورت تر نیافریده باشد و زشت ترین انسان باشد گندیده ترین و بوی
ناخوشش پس بگوید باو از روی سُخریت و استهزاء که بشارت باد ترا الطعام و شرابی از
حمیم است و تسوزندگی آتش که عبارت از نار جحیم است و او میشناخته باشد غاسل خود
را و سوگند میداده باشد حاملان خود را که او را نگاه دارند و نبرند تا بسوی مرده باشند و
چون بقبر در آید بیایند نزد او آزمایش کنندگان قبر یعنی منکر و نکیر و بیفکنند از و کفن او را
و بگویند باو که کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو پس او اعتراف
بجهل خود نموده در جواب ایشان بگوید نمیدانم ایشان در مقام نفرین او در آمده بگویند لا
دریت ولا هدیت یعنی هرگز ندانی و هرگز راه دانستن آن نیابی بعد از آن
بر سر او بعصای آهنی که با ایشان باشد ضربتی که هیچ آفریده با آن حضرت نیست جز از آنکه بفزع و
اضطرار آید از شنیدن آواز آن سوای جن و انس که حکمت الهی مقتضی شنیدن ایشان
نیست بعد از آن بگشایند از برای او دری از قبر او بسوی دوزخ و بگویند بخواب
زشت ترین حالی و مسلط کرده شوند بر او ماران و عقربها و سایر گزندگان زمین که میگزیده
باشند او را تا وقتیکه انگیخته شود از قبر او ۵ الحدیث الاربعون

عَنْ اَبی بَصیرٍ قالَ سَئلْتُ اَبا عَبْدِ اللهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصّادِق ع عَنْ
اَرْواحِ الْمُؤْمِنینَ فَقالَ فِی الْجَنَّةِ عَلی صُوَرِ اَبْدانِهِمْ لَوْ رَاَیْتَهُ لَقُلْتَ
فُلانٌ ۵ مرویست از ابی بصیر او گوید که سوال کردم از امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع از ارواح
مومنان حضرت فرمودند ارواح مومنان در بهشت اند بصورتهای بدنهای ایشان که اگر ببینی
آنرا هر آینه خواهی شناخت و خواهی گفت این فلانست یا بنامی که داشته است خواهی خواند
و خواهی گفت ای فلان علی الاحتمالین قوله عن ارواح المؤمنین یعنی از جمله
ارواح ایشان بآن اهل میشود بعد از گذشتن بدنها و بسیاریست که اطلاق میکنند روح را بر نسیم بخاری که
بوجود می آید از خون لطیف بخار آمده و کشیده میشود بسوی تجویفی که در جانب چپ دل
واقعست و ملائکه انجا انجیریست که انسان میگوید من و اشارت بآن میکند یعنی نفس ناطقه
و بمعنی اخیر از ارواح اراده شده است هر جا در قرآن و حدیث و العقلا و عقلا از حقیقت آن در حیرت
واقع اند چنانچه بسیاری از ایشان اعتراف کرده اند بعجز از معرفت آن تا آنکه بعضی گفته اند قول حضرت
امیر مومنین ع که مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ باین معنیست که همچنان که ممکن نیست
راه بردن بشناختن نفس ناطقه ممکن نیست پی بردن بمعرفت کنه پروردگار و قول الهی
در کلام مجید که وَیَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی وَما اُوتیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلّا قَلیلاً

نیز معاضد این معنی است یعنی والله اعلم آنست که سؤال میکنند از تو ای محمد از روح و حقیقت آن بگو که
با ایشان روح از امر پروردگار من مخلوق شده است و شما داده نشده‌اید از علم مگر اندکی یعنی
علمی که بشما عنایت شده وفا به ادراک حقیقت روح و امثال آن نمیکند **مترجم گوید** ترا از بهر
دانش چنین ره داده‌اند ٭ از آنت ظرف دانش تنگ داده‌اند ٭ نسازد تا غرورت زنده پیلی
خداوندت ز علم الا قلیلی ٭ نه این علم قلیل این بردبار حجت ٭ ولی از لاف دانش
متصلی حجت ٭ خداوندا بحرم راست کن ٭ غرور دانشم را بی کم کن ٭ ولی ده محرم راز
زبانی شکر باشم بی کنایه ٭ گران جز بر کفه خفه نه باید ٭ وزین جز عجز و مسکینی نیاید و بالجمله
اقوال علما در حقیقت روح بسیار است و آنچه از جمله مشهور شده است چهارده قول است که ما در مجلد
چهارم از موسوعه که مسمی بکشکولست ذکر آن کرده‌ایم و آنچه از آن جمله ارباب تحقیق بر آن قرار
گرفته آنست که روح داخل بدن نیست بر نحوی که جزو بدن باشد یا در بدن حلول کرده باشد
بلکه او جوهری است مجرد و از صفاتی که لازم جسمیت است بری و از عوارض مادیه عاری و تعلقی که
ببدن دارد همین تعلق تدبیر و تصرفست و بس و این قول مختار اعاظم حکمای الهی و پسندیده اکابر
صوفیه و اشراقیین است و گروهی اکثر متکلمین امامیه نیز بر آن قرار گرفته مثل شیخ مفید
و بنی نوبخت و خواجه نصیر الدین طوسی و شیخ جمال الدین مطهر حلی و از اشاعره نیز جمعی

با ایشان

با ایشان در اعتبار این قول موافقت کرده‌اند مثل راغب اصفهانی و محمد غزالی و امام فخر رازی و این
مذهب پسندیده من است و البته که کتب آسمانی بآن ناطق است و احادیث مصطفوی
بآن ناطر و بدلائل عقلیه و علامات حدسیه و مکاشفات ذوقیه متعاضد ظاهراً
قول امام در بحث بهشت که فی الجنة علی صورهم ابداً هم دلالت دارد بر آنکه بهشت الآن
مخلوق و موجود است و بر همین وجه بعضی بهشت الآن قائلند است بموجود بودن دوزخ نیز قائل است
بل الظاهر آنچه بر این وجه بعضی بهشت و دوزخ الآن مذهب اکثر اهل اسلام است و خواجه نصیر الدین
طوسی قدس سره در تجرید نیز این مذهب را اختیار کرده است و بعضی آیات قرآنی را
شاهد آن ساخته مثل قوله تعالی أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ در باب بهشت نازل است و قوله تعالی
أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ در مادهٔ دوزخ یعنی بهشت آماده و مهیا شده است از برای پرهیزکاران
و دوزخ مهیا و آماده شده است از برای کافران و مشرکان پس خبر داده است حضرت
عزت از آماده شدن هر دو بصیغه ماضی و این دلالت میکند بر آنکه هر دو الآن مخلوق و آماده
شده‌اند و الا لازم آید که کلام الهی دروغ و کذب محض شود نعوذ بالله عن ذلک علواً
کبیراً و حمل نمودن بر آنکه تعبیر شده است از معنی مستقبل بصیغه ماضی بواسطه اشعار بر تحقق وقوع آن بر گردانیدن
کلامست از ظاهر بی آنکه ضرورتی در آن واقع باشد بر خود که استدلال کرده‌اند جمهور علما از اشاعره بر مطلب مذکور

وده‌اند بزرگوار قدس سره را در مقام کلامیست که حاصل آن اینست انطباق این
دو بیان بر مدعی مذهب معتزله که قائل شده‌اند باینکه قرآن و خلق بهشت یعنی بعد وجود ایشان
بحسب ظاهر صورت نبسته والا اما بر مذهب اشاعره که کلام نفسی را قدیم میدانند و میگویند کلام نفسی مدلول
کلام لفظی است مرکب است زیرا که بهشت و دوزخ باعتقاد ایشان حادث است آنچه اخبار است
ایشان که بصیغه ماضی در باب بهشت و دوزخ در قرآن واقع است بمعنی مستقبل حمل کنند
تا بر خدا تعالی دروغ لازم نیاید این استدلال مذکور بمذهب ایشان تمام نباشد و بخاطر میرسد که کلام
اشاعره را بر این وجه توجیه توان کرد که مراد الفاظ ایشان از این کلام بحث الزامیست با اکثر
معتزله مثل عباد و ابی هاشم و قاضی عبد الجبار و امثال ایشان که بهشت و دوزخ را الآن
مخلوق نمیدانند و میگویند روز قیامت مخلوق خواهند شد تا آنکه قرآن بزعم ایشان حادث است
و لسانتین را استدلال کرده‌اند بر مطلب مذکور باخبار الهی از قصه آدم و حوا علی نبینا و علیهما السلام باینکه
ایشان ساکن بهشت بودند و باغوای شیطان آن را در خوردن گندم مستحق خروج از آن
شدند و بامر الهی بیرون آمدند بر این وجه که اگر بهشت مخلوق نباشد لازم می‌آید که اخبار مذکور
از جانب خدا تعالی مقرون بصدق نباشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و این استدلال
نیز ضعیفست بجهة آنکه بعضی مفسرین ذکر کرده‌اند که بهشتی که خدا تعالی از خروج آدم و حوا

از آن

از آن خبر داده است باغی است از باغهای دنیا که ایشان از آن لذتی داشته بودند و
از آن قدر نعمت بدانسته خود را مستحق خروج از آن ساختند و مؤید حرف آن است
حدیثی که در کتاب کافی از شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از حسین بن بشیر که گفت سؤال
کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از حقیقت بهشت آدم علی نبینا و علیه السلام حضرت فرمودند که جنة من جنان
الدنیا تطلع فیها الشمس والقمر ولو کانت من جنان الآخرة لما خرج منها ابدا
یعنی بهشت آدم علیه السلام باغی بود از باغهای دنیا در آن آفتاب و ماه طلوع میکرد و اگر بهشت آخرت میبود
هرگز از آن بیرون نمی‌آمد و اما آنچه در شرح مقاصد و شرح جدید تجرید مذکور است که قائل شده‌اند
بآن که بهشت مذکور باغی بود از باغهای دنیا متضمن تلاعب و بازی کردن در امور دین و مخالفت
اجماع مسلمین از جمله استقامت عاریست زیرا که تلاعب و بازی با امور دین کسی را
لازم آید که اعاظم مفسرین قائل آن نگشته باشند و احادیث نبوی بر طبق آن وارد نباشد
اما بعد از آنکه اکثر مفسرین قائل آن گشته باشند و از ائمه اطهار روایات آن بصحت رسیده باشد
ظاهر است که از قبیل تلاعب و بازی نخواهد بود و اما اجماع مسلمین بر این ادعای آن
کرده‌اند ثابت نبود آن در معرض منع است و قول الله را که قلنا اهبطوا منها جمیعا یعنی
گفتیم ما آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس را که فرود روید از بهشت همه تمام

در آن کفل کمی از زمین برمی‌گردد از این هبوط می‌شد چه بعد از آنکه قوم موسی علیه السلام ادراک تکلیف کرده‌اند از پروردگار
خود را ماده خواهان بدل من و سلوی از نعمت‌های آسمانی بوده سیر و پیاز و عدس و خیار از زمین برویاند یا آنکه
خطاب رسید که أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ
لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ یعنی آیا بدل می‌کنید آنچیز را که خسیس و واقع بود تر و خوارتر است با آنچیزی که در نفس امر بهتر
و نیکوتر است فرود آیید شهری از شهرهای ارض مقدس بدرستیکه مر شما راست در آن شهر آنچه خواستید آنرا به
ظاهر است مراد از هبوط درین آیه انتقال از آن زمین است به شهری از شهرها نه فرود آمدن از جای بلند بر پستی
ظاهر قوله خدای تعالی جای دیگر می‌فرماید قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ
مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ بسا باشد دلالت کند بر آنکه هبوط از آن بجز زمین بستی بزمین دیگر معنی آید
و الله اعلم آنست که گفتیم آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس را فرود روید از بهشت بدنیا یعنی
از شما مر بعضی از شما مر بعضی را دشمن و مر شما راست در زمین قرارگاه و متاع زندگانی و برخورداری تا هنگام رسیدن آجال و
سر آمدن اعمار فَلْيَتَأَمَّلْ مترجم گوید وجه تأمل در حاشیه ترجمه مذکور است ... الف
و لام از الف و لام عهد نیست الف لام جنس و مراد هبوط بهمانچه در ترجمه آیات سابقه سبق ذکر یافت
و معنی آیه والله اعلم این است که انتقال نمائید از زمینی بزمین دیگر مر شما راست در آن زمین قرارگاه و متاع زندگانی
تا وقت رسیدن اجلهای شما پس این آیه را نیز دلالت بر مدعای مذکور نیست والله اعلم باید دانست

در استعداد بقا و اول باقی ماندن نفس ناطقه است بعد از خرابی بدن و از هم پاشیدن و این امریست
که اکثر عقلای ملل و حکمای فلاسفه بر آن رفته‌اند و انکار آن نکرده‌اند مگر گروهی اندک مثل جمعی از اطبا
که قائل شده‌اند که نفس مزاج انسانیت و اعتدال آنست از جماعتی از جهت آن اعتبار یا آنکه
و مستحسن آن است دیگر تواند عقلا و نقلا بر بقای نفس بعد از مفارقت بدن بسیار است و کتاب مطالب العالیه
از مصنفات امام فخر رازی است بسیاری از آن اشتمال دارد و کافیست در اثبات مدلول آیه کریمه و لا
تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ
فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم
مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی مپندار ای محمد آنانرا که بصدق
کشته شده‌اند در راه خدای تعالی که مردگانند بلکه ایشان زندگانند نزد پروردگار خود روزی داده
می‌شوند از میوه‌های بهشت در حالتیکه شادمان و فرحناک‌اند بآنچه عطا کرده است خدای تعالی ایشانرا از بیشی
ثواب و امیدوارانند از آنکه برسند و درکار مانده‌اند ایشان زیرک نبوده‌اند شادمان می‌شوند با احوال
برادران ... اطلاع یافته‌اند ازهیچ ترسی مر ایشان را از آنچه پیش ایشان خواهد آمد
و نه اندوه خواهد بود ایشان را و اندوهناک نشوند بر مفارقت بدن و آنچه در دنیا گذارند از ابن عباس
مرویست ... بر دلالت شمارند ... شهید شده‌اند حضرت عزت ... ایشانرا

در اجواف مرغان سبز بال جای داده اند در هوای بهشت طیران کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه
سازند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت بر حاشیه خوابگاه ایشان قنادیل
آویزان است در سایه عرش آویخته و ایشان میگویند خداوندا خبر ده برادران و یاران ما را از این
سعادت که یافته ایم رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت گردد حق سبحانه و تعالی برای تعریف حال ایشان
تعریف این آیه ارسال نمود و بعضی گفته اند پدر جابر انصاری از شهداء احد از حق سبحانه درخواست کرد
مرا باز بدنیا فرست تا دیگران را بشرف شهادت تحریص فرمایم فرمان رسید که حکم لم یزلی بر این وجه رفته که آمدگان
از جهان باز نیایند گفت خداوندا از سعادت حال و نعمت بی زوال من مرادلهٔ یاران مرا خبر کن این آیه

نازل شد والله اعلم ٥

تا اتمام رسید ترجمه متن چهل حدیث شیخ بهاء الدین
محمد عاملی که بعبارت عربی تصنیف کرده است و شیخ محمد خاتون که تلمیذ
شیخ مذکور بود ترجمه آن و شرح از تصنیف اوست لیکن
اینجا فقط ترجمه متن نوشته شد و بعضی حاشیه از آن نقل کرده ام
بید العبد العاصی الراجی الی رحمة الله
الغفور فتح علی عفی الله ذنوبه و ستر عیوبه و لوالدیه ٥

اللهم اغفر لکاتبه و لناظره و لمن سعی
بکتابته بمحمد و آله اجمعین
بفضلک و کرمک یا ارحم الراحمین

نوشته بماند سیه بر سفید
نویسنده را نیست فردا امید